

(قسمت دوم)
به ادامه بحثی پیرامون
نامهای تاریخی و جغرافیای قدیمی
سرزمینهای آریائیها، پارس، آریانا، ایران و خراسان
(در منابع پس از اسلام)

کنفوسیوس: بجای نفرین به تاریکی، شمعی بیافروزیم.

مقدمه

چنانکه در مقاله قبلی بنام "ادامه بحثی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای قدیمی سرزمینهای آریائی ها، پارس، آریانا، ایران و خراسان (در منابع قبل از اسلام)" {1} وعده شده بود، اکنون با اغتنام از وقت، منابع پس از اسلام (و بخصوص گنجینه بزرگ زبان عربی و پارسی که قدامت حدود 1200 ساله دارند) بررسی گردیده و خدمت دوستان و علاقمندان مسایل سیاسی و تاریخی کشور پیشکش میگردد. امیدوارم گام دیگری باشد باز هم در جهت روشنگری و تکمیل اندیشه والای "ما کیستیم و اینجا کجاست؟".

اهداف عمده مقاله قبلی {1} اثبات مسایل زیرین بود:

* - پیوند های زبانی و سایر علایم باستان شناسی نشاندهنده ارتباطات قبلی اقوام مختلفی اند که روزی با هم و یکجا بوده ولی در اثر مهاجرتها و سایر عوامل از هم جدا شده و زبان و فرهنگ آنها تغییر نموده است.

* - مردمانی که در اوایل هزاره دوم الی اوایل هزاره اول ق م از مناطق آسیای میانه وارد فلات ایران و شمال هند شده بودند، خود را در ریگویدا بنام "اریا"، در اویستا بنام "اییریا" و در کتیبه ها بنام "ارییا" نامیده اند.

* - واژه های اریا، اییریا و ارییا در انگلیسی "آرین" ترجمه شده بودند. اما نازی ها آنرا با طرح "نژاد آرین"، به مفکوره نژاد پرستی تبدیل میکنند. واژه آرین در فارسی "آریائی" ترجمه شده و در تطابق با نظریات نازیها در آنزمان وارد کشور میشود.

* - واژه های اریا (هندی)، اییریا (ایران شرقی یا افغانستان)، ارییا (ایران غربی یا ایران کنونی) و حتی آریانا (یونانی) بیشتر مفهوم زبانی- تباری دارند: یعنی اقوامی که (تقریبا) بیک زبان صحبت میکنند (با لهجه های متفاوت).

* - محل زندگی اریاها در هند "اریا ورته" نامیده شده و نخستین سرزمین مردمان اویستائی بنام "اییریا و یجه" خوانده شده که هر دو بمعنی سرزمین آریائی ها

است. واژه های "آریانا"ی یونانیان و "ایران" نیاکان خود مان از همین واژه ها مشتق شده اند.

* واژه "ایران" بار اول در کتیبه های اردشیر اول، موسس سلسله ساسانی (نیمه اول سده سوم) و واژه "خراسان" در کتاب شهرستان های ایرانشهر در زمان قباد اول (اواخر سده پنجم) ذکر شده است.

+ + +

پس از بررسی منابع معتبر پیش از اسلام به این نتیجه گیریها نایل گردیدیم {1}:

1 - آریائی ها

* واژه "آریائی" در هیچیک از منابع قدیمی وجود ندارد. این واژه در سال 1942 با نشر مقاله آریانا (توسط جناب کهزاد) وارد تاریخ و ادبیات کشور شده است.

* اگر "آریائی" را ترجمه واژه آریین (بدون بار نژادی آن) و معادل واژه های اریا، ایبیریا و ارییا (متذکره در ریگویدای هند، اویستای ایران شرقی و کتیبه های ایران غربی) بپذیریم، اقوام هندو- اروپائی که به فلات ایران و شمال هند آمدند، خود را "آریائی" گفته اند که مفهوم زبانی- تباری- اخلاقی داشته است. پس واژه آریائی هیچگونه بار نژادی (برتریخواهانه) نداشته، شامل تمام اقوامی بوده که مشترکات زبانی- فرهنگی داشته و فرهنگ ساز و تمدن آفرین بوده اند:

* واژه اریا 36 مرتبه در ریگویدا (اواسط هزاره دوم ق م)، آمده و باساس ویدها اریا ورته (سرزمین آریائیه) نام قدیمی شمال و مرکز هند است.

* واژه ایبیریا حدود 50 بار در اویستا (اوایل هزاره اول ق م) ذکر شده و نخستین سرزمین خویش را که اهورا مزدا آفریده، ایبیریانه و یجه (سرزمین آریائیه) گفته اند که حدود 13 بار تکرار شده و باید مهد نخستین آریائی ها باشد (یک منطقه کوهستانی و دارای اقلیم شدید 10 ماه زمستان و 2 ماه تابستان). بعدا از آفرینش 15 سرزمین دیگر (از سغد در شمال تا پنجاب در جنوب) سخن گفته میشود که احتمالا بانجا ها مهاجرت نموده و در آنجا ها مستقر شده اند. کلمات "آریانا"ی یونانی و "ایران" نیاکان خودمان تغییر شکل بعدی این واژه ها است.

* در کتیبه ها، شاهان هخامنشی خود را آریائی و از تبار آریائی گفته اند. در این کتیبه ها آریائی بمفهوم زبان نیز بکار برده شده است. کتیبه رباطک هم واژه آریاو = آریائی را بمفهوم زبانی بکار برده است. هرودوتس نیز ماد ها را آریائی خوانده است.

* شواهد زبانی، مراسم مذهبی- فرهنگی و سایر علایم باستان شناسی (ارابه ها، ساختمان ها، گورستان ها، ظروف و وسایل باقیمانده) نشان دهنده پیوند پیشین و مهاجرت‌های این مردمان به **فلات ایران و هند شمالی** از مناطق آسیای میانه است (مگر اینکه کشفیات آینده، خلاف آنرا ثابت سازد).

* معاهده میان شاه هیتی و میتانی (اواسط هزاره دوم ق م) حاوی نام خدایان آریائی است. رساله اسپ شناسی بزبان هیتی نیز شامل اصطلاحات فنی و اعداد آریائی است. این موضوع یکی از علایم **مهاجرت آریائیها از ماورای قفقاز** است.

2 - پارس (پرشیا)

طوریکه شاهان ماد را بنام خانواده (تبار) یا محل شان می‌شناسیم، شاهان هخامنشی نیز خود را درکتیبه های خود بنام تبار و محل شان (آریائی، پارسی، شاه در پارس و شاه شاهان مردمان دیگر) خوانده اند. شاهان ساسانی خود را شهنشاه ایران و انیران گفته اند، اما هر سه امپراطوری هخامنشیان (550-330 ق م)، پارتیان (247 ق م - 224 م) و ساسانیان (224 - 637 م) که حدود 1100 سال بر قلمروی بزرگی از آسیای میانه تا هند و از غرب چین تا شمال آفریقا و یونان حکومت کردند، در **منابع خارجی** بنام "امپراطوریهای پرشیا" خوانده شده اند.

در کتاب مقدس نیز کوروش (اشعیا 45، دانیال؛ عزرا 1-3)، کمبوجیه یا اخشورش (عزرا 4 : 6)، بردیا یا ارتخشستا (عزرا 4 : 7-23)، داریوش (عزرا 5 و 6)، خشایار شاه یا اخشورش (استر 1-10) و اردشیر یا ارتخشستا (نحمیا 1-13 و عزرا 7-10) پادشاه فارس خوانده شده است. در تورات آمده است، کوروش پادشاه فارس، یهودی ها را از اسارت بابل نجات داده و آنان کمک کرده تا معبد ویران شده یورشلیم را دوباره اعمار کنند.

3 - آریانا

جغرافیای آریانا بحیث یک **منطقه** یا سرزمین، فقط توسط سترابو (24 م) گزارش داده شده است. نظر به توصیف او دو آریانا وجود داشته: **آریانای کوچک** - ساحه بین رود سند، هندوکش و کرمان؛ و **آریانای بزرگ** - ساحه از رود سند، بحر هند، پارس و ماد تا سغد (نقشه 4 دیده شود).

باینترتیب آریانای کوچک دربرگیرنده نیمه کشور های امروزی پاکستان، افغانستان و ایران است، اما جغرافیای **آریانای بزرگ** که عمدتاً شامل بخشهای از کشورهای جدید **قرغزستان، تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، پاکستان، افغانستان و ایران** میشود، تا اندازه زیادی با جغرافیای **فلات ایران** تطابق دارد (نه کشور خاصی). (نقشه 4 دیده شود).

4 - ایران

واژه "ایران" بار اول در کتیبه ها و سکه های ارد شیراؤل موسس سلاله ساسانیان (اوایل سده سوم) بکار رفته که دربرگیرنده قلمروی **فلات ایران** است. اما شاپور اول (پسر ارد شیراؤل) و شاهان بعدی ساسانی خود را شاه ایران (فلات ایران) و انیران (خارج فلات ایران) خوانده اند. واژه "ایران شهر" نیز به قلمروی شاپور اول اطلاق شده که دربرگیرنده تمام قلمروی ایران و انیران است. وسعت ایران شهر در سده پنجم و ششم نیز این موضوع را تأیید میکند (نقشه 1 دیده شود).

5 - خراسان

واژه "خراسان" بار اول در اواخر سده پنجم میلادی بحیث بزرگترین حوزه (کوست) به مناطق شمالشرق قلمروی "ایران شهر" ساسانیان (**سمرقند، سغد، خوارزم، بلخ، مرو، هرات، توس، نیشاپور، گرگان و...**) و "نیمروز" به مناطق جنوب شرقی آن (کابل، بست، فراه، زابلستان، زرنگ، کرمان، هماوران و...) در اثر مشهور "شهرستانهای ایران شهر" اطلاق شده است (نقشه 2 دیده شود). همچنان گفته شده که شاهان یفتلی نیز در همین سده، خود را "خراسان خوتای" خوانده اند و این لقب را در مسکوکات خود بکار برده اند.

+++

از اینکه منابع داده شده و شواهد ارائه شده برای اثبات ادعاها و نتیجه گیریهای فوق قناعت بخش بودند یا نه، قضاوت را به خوانندگان و پژوهشگران میگذارم. اما واقعیت مورد قبول مجامع علمی و پژوهشی این است که، هیچ پژوهشی پایان کار و حرف آخر نبوده و با کشف اسناد و شواهد جدید میتواند تغییر کند. با در نظر داشت این اصل، از سایر پژوهشگران و علاقمندان مسایل سیاسی و تاریخی کشور صمیمانه خواهش میشود در حصه غنا و تکمیل آن یاری نمایند {2}.

+++

در بررسی آثار پس از اسلام، خوشبختانه منابع وافر و گرانبهای عربی و پارسی وجود دارد که قدامت آنها به حدود 1200 سال میرسد. گرچه از یکتعداد این منابع در بررسی نام های ایران و خراسان نام برده شده، ولی تاکنون از تمام این منابع برای پژوهش این موضوع استفاده بیغرضانه بعمل نیامده و یا در مواردی نقل قول ها از منابع دومی و سومی گرفته شده که با اصل آن تطابق ندارد {3 - 5}. اما در این پژوهش تمام نقل قولها **بطور مستقیم** از آثاری دست اول (که در اختیار نویسنده قرار دارد) رونویس و پیشکش دوستان گردیده است (اما دیوان شعرا مورد بررسی قرار نگرفته - باسننای شهنامه فردوسی که ارزش بزرگ تاریخی دارد).

در بررسی این آثار دو مشکل وجود دارد: مشکل اول اینکه موقعیت و مرزها در منابع تاریخی مشخص نبوده و فقط در منابع جغرافیائی داده شده است. مشکل دوم در ترجمه آثار عربی (و خارجی) توسط دانشمندان ایرانی است که در اکثریت موارد، واژه "فارس" عربی و "پرشیا"ی انگلیسی را "ایران" ترجمه کرده اند. اما خوشبختانه در مورد واژه "خراسان" این مشکل وجود ندارد. لذا گنجینه بزرگ زبان و ادبیات پارسی معتبرترین و دقیقترین منبع در مورد کاربرد واژه "ایران" محسوب میشود.

در نقل قولها کوشش شده عبارات و جملاتی بیرون نویس شود که تا اندازه زیادی نشان دهنده موقعیت جغرافیائی منطقه بوده و یا دارای ارزش عملی و پژوهشی باشد. این بحث با نقل قول از قدیم ترین اثر با ذکر نام کتاب، مولف، زبان نوشتار و سال تقریبی تالیف (چون در بسیاری موارد سال تالیف معلوم نبوده و در بین دو تاریخ حدس زده میشود) بطور کرونولوژیک آغاز میشود:

فتحنامه سند (چچنامه) علی بن حامد کوفی - فارسی (عربی 215 - 255 ق / 830 - 869 م): 613 ق / 1216 م {6}

ص 9: در سبب تصنیف کتاب: علمای زمانه و حکمای یگانه هریکی در دوران خود باستظهار مخدومان و مریبان تاریخی و تصنیفی در گردن روزگار قلاده کرده اند، چون خبر فتح خراسان و عراق و فارس و روم و شام، و ذکر آن هریک از مصنفان متقدم بشرح و بسط در سلک نظم و نثر کشیده - و فتح هندوستان که بر دست محمد قاسم و امرای عرب و شام بود، در این دیار اسلام ظاهر گشت، و از دیار محیط تا حد کشمر و کنوج مساجد و منابر بنا شد... خواستم تا ذکر این نواحی و کیفیت و کمیت خلق و کشتن آن معلوم گردد و تاریخی ساخته آید.

مسالک و ممالک ابن خردادبه - عربی: 231 - 272 ق / 845 - 885 م {7}

ص 21: فریدون زمین را میان سه فرزندش تقسیم کرد، لذا سلم را که همان شرم است بر مغرب حاکم گردانید، پادشاهان روم و سغد از فرزندان اویند؛ و طوش را که همان طوج است بر مشرق حاکم گردانید، پادشاهان ترکستان و چین از فرزندان اویند؛ و ایران را که همان ایرج است بر ایرانشهر که عراق باشد حکومت داد، کسریها و پادشاهان عراق از فرزندان اویند.

ص 23: پس از مشرق آغاز کنیم که ربع مملکت است و از خراسان که تحت حاکمیت اسپهبد بادوسبان و چهار مرزبان قرار دارد که هر مرزبان در ربع خراسان مستقر است؛ یک ربع خراسان از آن مرزبان مروشاهجان و اعمال آن و یک ربع

از آن مرزبان بلخ و طخارستان و ربع دیگر از آن مرزبان هرات و بوشنج و بادغیس و سجستان میباشد؛ و دیگر ربع از آن مرزبان ماورالنهر است.

فتوح البلدان بلاذری - عربی: 255 - 279 ق / 868 - 892 م {8}

فهرست کتاب: فتح گرگان طبرستان، فتح خوره های فارس و کرمان، فتح سیستان و کابل، فتح خراسان، فتح های سند.

ص 63: چون شهر فتح گردید، یزد گرد پسر شهریار، شاهنشاه پارس آهنگ گریز کرد. پی {بر تختی} زنبیل وار برنشست و از کاخ سپید مدائن برون شد. از این روی نبطیان وی را "برزیلا" خواندند ... در آن سال که شاه ایران میگریخت، گرسنگی شدت یافته بود و بیماری طاعون به جان همه پارسیان افتاده بود - آنگاه مسلمانان از گداری {در دجله} گذشتند و جانب شرقی مدائن را نیز فتح کردند.

ص 275: چون یزید بن معاویه به خلافت رسید سلم بن زیاد را امارت خراسان و سیستان داد.

ص 281: در آن هنگام که مامون به خراسان آمد، باج سیستان دو چندان شد و کابل فتح گردید و شهریار آن اسلام آورد و اطاعت کرد.

ص 285: عبدالله به کرمان رفت و از آنجای به طبسین شد. طبسین دو بارو دارد که یکی را طبس گویند و دیگری را کرین، آنجای گرمسیر است و دارای نخلستان ها و آن دو دژ در خراسان اند.

ص 326: قیقان در دیار سند، نزدیک سرحد خراسان واقع است.

تاریخ یعقوبی - عربی: 259 - 284 ق / 872 - 897 م {9}

ص 218: مرکز پادشاهان فارس در آغاز سلطنت اردشیر بابکان، اصطخر از استان فارس بود. سپس پادشاهان پیوسته جابجا میشدند تا انوشیروان پسر قباد پادشاهی یافت و در مدائن عراق فرود آمد و آنجا پایتخت گردید.

شهرهای که دولت ایران آنها را مالک بود و بر آنها پادشاهی داشت بدین قرار است: از استان خراسان: نیشاپور، هرات، مرو، مرو رود، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، باورد (ابیورد)، گرجستان، طوس، سرخس و گرگان. و این استان را سپهبدی بود که او را سپهبد خراسان میگفتند.

و از استان قهستان: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصبهان، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبذان، مهرجانقذق، شهرزور، صامغان، آذربایجان، و این استان را سپهبدی بودی بنام اسپهبد آذربایجان.

و کرمان و فارس که شهرهای آن استخر است و شیراز و اردکان و نوبندجان و جور و کازرون و فساو دارابجرد و اردشیر خره و سابور، و اهواز که شهرهای آن جندی شاپور است و سوس و نهرتیری و منادر و شوشتر و ایذج و رامهرمز، اینها را سپهبدی بودی بنام سپهبد فارس. و استان عراق که چهل و هشت ناحیه در امتداد فرات و دجله داشت: ... سپهبد چهارمی نیز بنام سپهبد مغرب داشتند...

البلدان یعقوبی - عربی: 278 ق / 891 م {10}

ص 35: بخش مشرق: از بغداد تا جبل (عراق عجم) و آذربایجان و قزوین و زنجان و قم و اصفهان و ری و طبرستان و گرگان و سیستان و خراسان و آنچه به خراسان پیوسته است از تبت و ترکستان.

ص 45: والیان خراسان در اینجا {مرو} منزل میکردند و نخستین کسیکه در آن فرود آمد مامون بود؛ سپس کسانی که بعد از حکومت خراسان یافتند، تا آنکه عبدالله بن طاهر در نیشاپور منزل گزید.

ص 47: سیستان: که شهر بزرگ آن بست است شامل نواحی بست، جوین، رخج، خشک، بلمر، خواش، زرنج، هندمند {هیرمند} تا مکران که از بلاد سند و قندهار هم مرز است.

ص 51: بلخ شهر بزرگتر خراسان است و پادشاه خراسان شاه طرخان، در آنجا منزل داشت ... شهر بلخ وسط خراسان است، چنانکه از آنجا تا فرغانه سی منزل بطرف مشرق است و از آنجا تا ری سی منزل بطرف مغرب. از آنجا تا سیستان سی منزل بطرف قبله و از آنجا تا کابل و قندهار سی منزل، و از آنجا تا کرمان سی منزل و از آنجا تا کشمیر سی منزل، و از آنجا تا خوارزم سی منزل و از آنجا تا ملتان سی منزل.

ص 52 - 54: شهرهای شرقی بلخ: خلم، سمنجان، بغلان، سکلکند، ولوالج، هوظه، آرهن، راون، طارکان، نورنن، بدخشان و جرم تا ناحیه سرزمین تبت ... شهرهای طرف راست: خست، بنجهار، بروان، غوروند و بامیان ... شهرهای واقع در دست چپ: ترمذ، سرمنگان، دارزنکا، چغانیان، و در دست چپ: خرون، ماسند، بارسان، قبادیان، رایوز، وخش، هلاورد، کاربنک، اندیشاراع، روستابیک، هلبک، رامنک تا مرز ترکستان، راش و کمد و بامر ... شهرهای شمال بلخ:

درباهنین، کش، نخشب، صغد تا سمرقند ... شهرهای طرف راست نهر بلخ: تخارستان، اندراب، بدخستان و بامیان تا شهر کابلشاه ...

ص 69: خاندان طاهر، والیان خراسان پنجاه و پنج سال برسر کار بودند. و پنج نفر از اینان، بر خراسان حکومت کردند.

ص 129: سمرقند بالاتر از آنست که زینت خراسان گفته شود، بلکه بهشت استان ها است.

البلدان ابن فقیه – عربی: 290 ق / 902 م {11}

ص 161: دغفل گوید: چون زبانها گوناگون شد، خراسان و هیطل، دو فرزند عالم بن سام بن نوح، در یک روز، درآمدند. و هریک به جائی شدند که تاکنون به نام آنان است. فرزندان هیطل از آن سوی نهر بلخ اند، و آن شهرها هیاطله نام دارد و از این سوی آن، خراسان است.

ص 171: بلاذری گوید: خراسان چهار جز است. جز نخستین ایرانشهر است، و آن نیشاپور است و قهستان و طبسین و هرات و بوشنج و بادغیس و طوس – که نام آن طابران است. جز دوم، مروشاهجان است و سرخس و نسا و باورد و مرورود و طالقان و خوارزم و زم و آمل – و این دو بر ساحل نهر بلخ اند – و بخارا. جز سوم، که در طرف باختری نهر است و تا نهر هشت فرسنگ فاصله دارد، فاریاب است و جوزجان و طخارستان علیا – و آن تالقان است – و ختل – و آن وختش است – و قوادیان، و خست و اندرابه، و بامیان، و بغلان، و والج – و این شهر مزاحم بن بسطام است – و روستای بنک، و بدخشان – و این ورودگاه مردم است به تبت – و اندرابه، راه ورود مردمان است به کابل – و ترمذ – و آن در خاور بلخ است – و چغانیان و زم و طخارستان سفلی و خلم و سمنجان. جز چهارم ماورالنهر است و چاچ، و طرار بند، و سغد – و آن کس (کش) است – و نسف (نخشب) و روستان، و اسروشنه، و سنام – دهکده مقنع – و فرغانه، و شم، و سمرقند، و ابارکت و بناکت و ترک.

تاریخ طبری – عربی: 302 ق / 914 م {12}

ص 1996 (ج 4): وقتی مردم جلولا شکست خوردند یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو که در آنوقت پادشاه پارسیان بود به آهنگ ری حرکت کرد ... پس از آن آهنگ خراسان کرد و به مرو رسید ...

تاریخ بلعمی - فارسی (ترجمه تاریخ طبری، عربی: 302 ق / 914 م): 352 ق /
963 م {13}

ص 1: و بدانکه این تاریخ نامه بزرگست که گرد آورد ابی جعفر محمد بن جریر یزید الطبری رحمه الله که ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هر چه نیکوتر، چنانکه اندر وی نقصانی نباشد.

ص 101: و نخستین کسی که برپیل نشست او بود ازملکان، و پیل را حرب فرمود، و او را سه پسر بود مهمترین را {نام} طوج و میانگین را سلم و کهنترین را ایرج، و آفریدون بزندگانی خویش جهان را میان فرزندان قسمت کرد {و} بسه بهر کرد ناحیت ترک و خزران، و چینستان و زمین مشرق طوج را داد، و او را فغفور نام کرد، و زمین عراقین: جمله بصره و بغداد و واسط و پارس و {ناحیتش و آن کجا میان جهان بود و آبادان تر بود و زمین} {سند و هندو} و حجاز و یمن همه ایرج را داد، و آفریدون از همه فرزندان او را دوستداشتی، ولایت او را بدو باز خواندی ایران شهر، و زمین مغرب و روم {روس و سقلاب و آذربایگان و اران و کرج} تمامیت مر سلم را داد {و او را قیصر نام کرد} ... و اقلیم ایران همه بدست او شد.

ص 115: و ضحاک که او را ازدها {ک} خواندند عم زاد آن شداد بود و پادشاهی ری و طبرستان و گرگان و خراسان تا هندوستان او را بود،

ص 365: و افراسیاب ترک آگاه شد که کار ایران چون ضعیف شدست، بیامد و ملک بگرفت ... پس از آن زو بن طهماسب بیرون آمد سپاه برو بیعت کردند و با افراسیاب حرب کردند یکبار و دوبار و سه بار تا او را از زمین ایران بیرون کردند، و باز ترکستان بردند. و آن روز که افراسیاب را هزیمت کردند و او را از ایران بیرون کردند و باز بترکستان بردند، و عجم زان جور و ستم رهائی یافتند، آبانماه بود و آبان روز. عجم آنروز چون عیدی دارند و چون روز مهرگان.

ص 423: رستم از آنجا {یمن} باز گشت و به ایران آمد و کیکاوس را بر تخت بنشانند. کیکاوس رستم را آزاد نامه بنوشت و پادشاهی زابلستان و سیستان بدو داد.

ص 467: گشتاسب او را گرامی کرد، و لشکر برگرفت و از حصار بیرون آمد و بشهر بلخ بسر مملکت خویش باز گشت. و اسفندیار را سپاه داد بسیار، و خزینه. و او را ایدون گفت کای پسر از پس خرزاسب همی رو و کار او را خوار مدار، تا او را نگیری و نکشی، که باید کین پدر من لهراسب ازو بخواهی و زمین ترکستان ویران کنی چنانکه او زمین ایران ویران کرد، و بکوش درفش کاویان باز ستانی.

ص 505: بدان و آگاه باش که از پس ذوالقرنین لشکر او هرچه یونانیان بودند باز یونان شدند، و جهان بدو نیم شد و در قسمت ملک. اما ملک عجم از آب دجله بود زمین عراق و بابل و اصفهان و کوهستان و ری و جبال و طبرستان و گرگان و خراسان تا لب جیحون. و از آن سوی حد ترک بود ... و از لب دجله از آن سوی زمین عراق که موصل بود و جزیره و کوفه و بادیه و زمین شام و حجاز و یمن و مصر و یونان تا حد مغرب این همه بدست ملکان یونان اندر بود...

ص 559: و موصل با جزیره تا عقبه حلوان تا همدان و ری و اصفهان و جبال و کوهستان و قومس و خراسان تا لب جیحون همه از ملوک طوایف داشتند،

ص 616: و برابر مداین شهری بنا کرد {و او به اردشیر نام نهاد} و زانجا بیارس آمد و باصطخر بنشست، و آن ولایت او را صافی شد و سپاه گرد کرد و بساخت، و آهنگ خراسان کرد و از پارس برفت و به سیستان آمد، و بگرفت و از آنجا بخراسان رفت و همه شهرهای خراسان بگرفت، چون مرو و بلخ و هرا و نشابور، و همه ملوک طوایف را قهر کرد، و خلقی بمر و اندر بکشت، و سرهاشان بیارس فرستاد و بدر آتش خانه اصطخر بدار کرد، و باز بیارس آمد و آنجا {به جور} بنشست و ملوک طوایف هرچه گرداگرد او بودند {چون ملک کوشان و ملک طوران و ملک مکران} همه بطاعت وی آمدند و رسول فرستادند...

ص 655: از حد عراق به خراسان شد و تا لب جیحون بیامد، و سپاه او چون شنیدند از پس او بشدند، و او را بلب جیحون اندر یافتند، و بهرام بفرمود بسرهنگی از سرهنگان خویش تا سپاه از جیحون بگذارد و با ترک حرب کرد به ماورالنهر و کشتن بسیار کرد، تا همه ترکان ماورالنهر برنهار آمدند، و بهرام را اطاعت داشتند،

ص 723: و ملک انوشروان از ملک ترکستان و ماورالنهر و حد مشرق تا زمین خراسان و پارس و کرمان و اصفهان و دربند خزران و دیار طبرستان و گرگان و کوهستان تا همه زمین عراق و جزیره و شام و عمان و هندوستان و بادیه و حجاز و طایف و زمین یمن این همه پادشاهی از حد مشرق تا به مغرب، همه بر انوشروان راست بیستاد، و او اندر ملک بنشست و به آبادانی و عدل و داد مشغول شد،

تاریخ بخارا ابوبکر نرشخی - فارسی (عربی: 332 ق / 943 م): 522 - 574 ق / 1128 - 1178 م {14}

ص 11: ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزائن العلوم آورده است که شهر بخارا از جمله شهرهای خراسان است، هر چند آب جیحون در میان است.

ص 112: وچون امیر اسماعیل عمرولیث را نزد خلیفه فرستاد خلیفه منشور خراسان به وی فرستاد، و از عقبه حلوان تا ولایت خراسان و ماورالنهر و ترکستان و سند و هند و گرگان همه او را شد.

مروج الذهب مسعودی – عربی: 336 ق / 947 م {15}

ص 75: هندوستان از ناحیه کوهستان به سرزمین خراسان پیوسته است و ناحیه سند بسرزمین تبت متصل است.

ص 84: درخصوص اقالیم هفتگانه: اقلیم اول سرزمین بابل است و خراسان و فارس و اهواز و موصل و سرزمین جبال ... اقلیم دوم هند است و سند و سودان ... اقلیم سوم مکه است و مدینه و یمن و طایف و حجاز و مناطق مابین آن ... اقلیم چهارم مصر است و افریقا و بربر و آرس و مناطق مابین آن ... اقلیم پنجم شام است و روم و جزیره ... اقلیم ششم ترک است و خزر و دیلم و قلمرو سقلا بیان ... اقلیم هفتم دیبل است و چین...

ص 154: دیار هند از حدود منصوره و مولتان به خراسان و سند پیوسته است و کاروانها از سند به خراسان و هم به هند پیوسته رود و این دیار را به زابلستان پیوندد.

ص 156: دیار تبت از یکطرف مجاور سرزمین چین است و هم مجاور خراسان و صحراهای ترک است ...

ص 240: اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد، نخست، وزیران و پس از آن موبدان که نگهبان امور دین و قاضی القضاات و رئیس همه موبدان بود و آنها نگهبانان امور دینی همه کشور و عهده دار قضاوت دعاوی بودند. و چهار سپهبدی نهاد یکی به خراسان، دوم به مغرب، سوم به ولایت جنوب و چهارم به ولایت شمال و این چهار اسپهبد مدیران امور ملک بودند که هرکدام تدبیر یک قسمت مملکت را بعهده داشتند و فرمانروای یک چهارم آن بودند و هریک از اینان مرزبانی داشت که جانشین اسپهبد بود و ...

مسالک و ممالک اصطخری – فارسی (عربی: 340 ق / 951 م): قرن 6/5 هجری قمری {16}

ص 3 – 5: و سیاق این کتاب نه بر وضع هفت اقلیم نهادیم ... و دایره اسلام را به 20 اقلیم تقسیم کردیم: دیار عرب، دریای پارس، زمین مغرب، دیار مصر، صورت شام، دریای روم، دیار جزیره، دیار عراق، دیار خوزستان، دیار پارس، دیار

کرمان، منصوره بشمول بلاد سند و هند مسلمانی، آذربایگان، کوهستان، دیلمان، ولایت خزر، بیابان میان پارس و خراسان، سیستان، خراسان و ماورالنهر. ... این شکل صورت زمین است آبادان و ویران، و قسمت کردیم بر ممالک. و معنی ممالک پادشاهیها باشد کی یکی را از آن مملکت گویند.

ص 5: هیچ ملکی آبادان تر و تمامتر و خوشتر از ممالک ایران شهر نیست و ... حد این مملکت در روزگار پارسیان معلوم بود. چون مسلمانی آشکار شد مسلمانان از هر مملکتی نصیبی بگرفتند، برین جمله که یاد کرده آید: از مملکت روم شام و مصر و اندلس و مغرب، از مملکت هندوستان آنچه بزمین منصوره پیوندد و مولتان تا کابلستان و حدود تخارستان، و از مملکت چین ماورالنهر و هرچه با آن رود.

ص 192: ذکر سیستان و توابع آن: جانب شرقی سیستان بیابان مکران است و زمین سند و بهری از اعمال مولتان. و جانب غربی خراسان و بعضی از اعمال هندوستان. و جانب شمالی زمین هندوستان. و جانب جنوبی بیابان سیستان و کرمان.

ص 197: صفاریان که پارس و خراسان و سیستان و مکران به غلبه گرفتند ازین جایگه برخاستند.

ص 202: ذکر اقلیم خراسان: خراسان مشتمل است بر کوره {استان یا ولایت}، و این نام اقلیم است و آنچه محیط است به خراسان. و شرق خراسان نواحی سیستان و دیار هندوستان باشد، بحکم آنکه ما غور و دیار خلج و حدود کابل همه از شمار هندوستان نهادیم. و غرب خراسان بیابان غزنی و نواحی گرگان نهاده ایم. و شمال خراسان ماورالنهر و بهری از بلاد ترکستان و ختل. و جنوب خراسان بیابان پارس و قومس. و پیش از این گفته آمدست کی قومس را با دیلمان اضافت کردیم. و هم چنین گرگان و طبرستان و ری و آنچه بدان پیوسته است. و این مجموع را اقلیمی نهاده ایم چنانکه ذکر رفت. و بلاد ختل را با ماورالنهر نهاده ایم و خوارزم را هم از ماورالنهر یاد کردیم، جهت آنکه شهر خوارزم برآن جانب جیحون نهاده است و سوی بخارا نزدیک ترست از آن کی سوی شهرهای خراسان. و خراسان را جانبی هست میان بیابان پارس و میان هراه و و غور و غزنین، و جانبی دیگر در حد غربی از حد قومس تا نواحی فراوه. این هر دو جانب را از خراسان جدا کردند تا تربیع خراسان درست آید.

ص 203: و شهرهای خراسان که بر اعمال {ناحیه ها} جمع کنند و آنرا نام برند و باز گویند چهار شهر است: نیشابور و مرو و هراه و بلخ. و دیگر کوره ها هست چون قوهستان و طوس و نسا و باورد و سرخس و اسفراین و بوشنگ و بادغیس و گنج رستاق و مرورود و گوزگانان و غرجستان و بامیان و تخارستان و زم و آمل.

ص 216: نواحی بلخ اینست: تخارستان، ختل، پنجهیر، بدخشان، عمل بامیان

ص 245: و سامانیان در بخارا مقام داشته اند بحکم آن کی سرحد خراسان و ماورالنهر است.

التنبیه مسعودی – عربی: 345 ق / 956 م {17}

ص 30: و ما عقاید ایرانیان و نبطیان را درباره تقسیم معموره زمین ... آورده ایم و گفته ایم که آنها نقاط شرقی مملکت خود و مناطق مجاور آنرا خراسان نامیده اند که خُر همان خورشید است و این نواحی را بطلوع خورشید منسوب داشته اند و جهت دیگر را که مغرب است خربان نامیده اند که بمعنی غروب خورشید است و جهت سوم را که شمال است باخترا و جهت چهارم را جنوب است نیمروز نامیده اند و این کلماتیست که ایرانیان و سریانیان که نبطیانند به آن اتفاق دارند.

ص 49: و مورگان دهکده ایست بنزدیکی این کوه و کوه مابین دهکده مورگان و دهکده دیگری از توابع نیشاپور بنام هفدره یعنی هفت در قرار دارد و این آغاز ولایت خراسان است، زیرا قومس ولایتی جداست میان ری و خراسان و شهرهای آن بسطام و سمنان و دامغان است.

ص 73: پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبل بود از ماهات و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمینیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشاپور است و هرات و مرو و دیگر ولایت های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر باین ولایت پیوسته است، همه این ولایت ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می نویسند یکی باشد و ترکیب کلمات یکی باشد زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبانهای پارسی.

دبیاچه شاهنامه ابومنصوری – فارسی: 346 ق / 957 م {18}

بند 46 – 68: پس امیر ابومنصور عبدالرزاق مردی بوذ با فر و خویشکام بوذ و با هنر و بزرگمنش بوذ اندر کامروایی و با دستگاہی تمام از پادشاهی و ساز مهتران، و اندیشه ی بلند داشت و نژاد بزرگ داشت به گوهر و از تخم اسپهبدان ایران بوذ و کار کللیه و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید، خوش آمدش. از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یاذگاری بوذ اندر این جهان. پس دستور خویش ابومنصور المعمری را

بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندگان و جهان‌دیدگان، از شهرها بیاورد. و چاکر او – ابومنصورالمعمری – به فرمان او، نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان، و هشیاران از آنجا بیاورد، چون ماخ پیر خراسانی از هری، و یزدان‌داز پسر شاپور از سیستان، و چون شاهوی خورشید پسر بهرام از نشابور، و چون شاذان پسر برزین از طوس، و هرچهارشان گرد کرد و بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه هاشان و زندگانی هریکی، و روزگار داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین کی اندرجهان او بود کی آیین مردمی آورد و مردمان از جانوران پذیرد آورد تا یزدگرد شهریار کی آخر ملوک عجم بود، اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت بهترین عالم محمد (ص). و این نامه را نام شاهنامه نهادند ..

بند 123-126: و آفتاب بر آمدن را باختر خواندند و فروشدن را خاور خواندند و شام و یمن را مازندران خواندند و عراق و کوهستان را سورستان خواندند. و ایرانشهر از رود آموی است تا رود مصر.

صورت الارض ابن حوقل – عربی: 367 ق / 977 م {19}

ص 150: سیستان با منضعات آن محدود است از مشرق به بیابان واقع در میانه کرمان و سرزمین سند و سیستان و قسمتی از اعمال ملتان، و از مغرب به خراسان و بخشی از اعمال هند، و از شمال به سرزمین هند و از جنوب به بیابان واقع در میانه سیستان و کرمان، و در قسمت مجاور خراسان و غور و هند انحنایی دارد.

شهرهای سیستان باساس فهرست مطالب: زرنج، بالش، رخج، بلدی داور، بغنین، خلج، بشلنک، خاش، بست، قرنین، طاق، سروان

ص 162: خراسان شامل ولایات (کوره‌ها) بزرگ و اعمال پهناور است. خراسان نام اقلیم است و حدود آن از مشرق نواحی سیستان و سرزمین هند – بنابر آنچه من قسمت پشت غور تا هند را به سیستان منضم کرده ام و نیز دیار خلج را که در مرز کابل است و و خان واقع در پشت ختل و جز آنرا از نواحی هند برشمرده ام – و از مغرب بیابان غز و نواحی گرگان، و از شمال سرزمین ماورالنهر و اندکی از سرزمین ترک واقع بر پشت ختل، و از جنوب بیابان فارس و کومش و تا نواحی جبال دیلم با گرگان و طبرستان و ری و منضعات آن است. همه اینها را یک اقلیم نهاده ام و ختل را به ماورالنهر پیوسته ام زیرا میان رودهای و خشاب و خرباب (جریاب) قرار دارد. خوارزم را نیز جزو ماورالنهر نهاده ام زیرا بزرگترین شهر آن پشت رودخانه و به بخارا نزدیکتر از شهرهای خراسان است، و در طرف مشرق خراسان میان بیابان فارس و هرات و غور تا غزنه زنجی (جانبی) است و همچنین زنج‌های دیگری در مغرب آن است در مرکز کومش تا نواحی فراوه. و

فاصله میان دو زنج از تربیع (چهاردیواری) جوانب دیگر خراسان کوتاهتر است. و نیز حدود گرگان و دریای خزر تا خوارزم کمان وار است.

شهرهای خراسان باساس فهرست مطالب: نیشاپور، مرو، هرات، مالن، اسفزار، پوشنگ، کوسری، بادغیس، مروالرود، طالقان، فاریاب، جوزجان، غرج الشار، غور، سرخس، نسا، فراوه، قهستان، قاین، گناباد، بلخ، بامیان، تخارستان، ختل، بدخشان، پنجهر، کابل، آمل، زم.

ص 169: دارالاماره خراسان در روزگار گذشته تا زمان طاهریان در مرو و بلخ بود، ولی طاهریان آنرا به نیشاپور منتقل کردند.

ص 191: ماورالنهر محدود است از مشرق به فامر و راش و بخشی از سرزمین هند به خط مستقیم که مجاور ختل است، و از مغرب به سرزمین غزان و خرلخ از ناحیه طراز که کمان وار به باراب و ستکند و سغد و سمرقند و نواحی نجرا تا خوارزم کشیده شده، به دریاچه خوارزم منتهی می شود، و از شمال به سرزمین ترکان خرلخی که از دورترین نقطه سرزمین فرغانه تا طراز به خط مستقیم کشیده شده است. خوارزم و ختل در ماورالنهر هستند زیرا ختل میان رود خشاب و خرباب {جریاب} قرار دارد و خود جیحون، خرباب و نواحی پایین تر از آن جز ماورالنهر اند و خوارزم که مرکز آن است پشت رود است و به شهرهای ماورالنهر نزدیکتر از شهرهای خراسان میباشد.

شهرهای ماورالنهر باساس فهرست مطالب: ترمذ، قبادیان، چغانیان، اخسیکت، خوارزم، بخارا، سغد، سمرقند، کش، نسف، اشروسنه، خرقانه، زامین، چاچ، ایلاق، اسیجاب، خجند، فرغانه.

حدود العالم - کهن ترین متن جغرافیایی پارسی زبانان: 372 ق / 982 م {20}

ص 189: سخن اندر ناحیت هندوستان و شهرهای وی: قندهار، گردیز، سول، نینهار، لمغان، قشمیر و ...

ص 291: سخن اندر ناحیت خراسان و شهرهای وی: ناحیت مشرق وی هند است. و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است، و بعضی بیابان کرکس کوه. و مغرب وی نواحی گرگان است، و حدود غور. و شمال وی رود جیحون است و ... در ترکستان است ... و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاه ماورالنهر جدا، و اکنون هر دو یکی است. و میر خراسان به بخارا نشیند، و آل سامان است، و از فرزندان بهرام چوبین اند. و ایشان را ملک مشرق خوانند.

شهرهای خراسان: نیشاپور، سبزوار، خسروگرد، بهمن آباد و مزینان، آزانوار، جاجرم، سبراین، جرمگان و سبیبینکان، خوجان، راوینی، نسا، باورد، طوس، میهنه، ترشیز و کندر، بنابد، تون و کری، قاین، طبسین، کری، طبس مسینان، خور و خسب، بوژگان، هری، بوژنگ، نوژگان، خرگرد، بادغیس، کاتون، خجستان، کوه سیم، مالن، اسبزار، سرخس، بون، کیف، بغشور، کروخ، شورمین، غرچستان، دزه، مرورود، ... مرو، ... گوزگانان، ساروان، ... پارباب، ... اشبورقان، انتخو {اندخود}، ... بلخ، خلم، تخارستان، سمنگان، سکلکند، بغلان، ولوالج، سکمیشت، طایقان، اندراب، بامیان، پنجهپرو جاریانه، ...

ص 317: سخن اند ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی: ناحیتی است که مشرق وی هندوستان است. و جنوب وی بیابان سند است و بیابان کرمان. و مغرب وی حدود هری است. و شمال وی حدود غرچستان و گوزگانان و تخارستان.

شهرهای وی: غور، سیستان، طاق، کش، فره، خواش، بُست، سروان، زمینداور، ...، غزنی، کابل، استاخ، بروان، بدخشان، ...

احسن التقاسیم مقدسی – عربی: 375 ق / 985 م {21}

ص 377: زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، برخی از آنها دری و دیگران پیچیده تراند. همگی آنها فارسی نامیده میشوند و اختلاف آنها آشکار و گنگی در آنها نمودار و این را در جایش تا توانم روشن خواهم کرد.

ص 379: خاوران: ... این سرزمین سد راه ترکها و سپر غزها و ترساننده رومها و فخرآور برای مسلمانان است، ... ابوزید خاوران را به سه بخش برشمرده: خراسان، سگستان، ماورالنهر. ولی من آنرا یک بخش در دو سوی رود جیحون خوانده، هریک را بنام پایه گذارش نامیده ام ...

اگر پرسند که: چرا مانند دیگر مردم هرسوی را سرزمینی جداگانه نشناساندی؟ مگر نبینی خود مردم گویند: خراسان و ماورالنهر؟ در پاسخ گفته شود ولی همین مردم نیز از مرزهای قومس تا طراز را خراسان می نامند. مگر نه خاندان سامانی شاهان خراسانند و در این سوی رود زندگانی کنند؟ من نیز که خراسان را نام ویژه این سوی رود نهادم تا سوی دیگر را مانند تو بنامی دیگر بخوانم!

اگر پرسند که: پس چرا سگستان را برخلاف پیشینیان داخل این سرزمین کردی؟ در پاسخ گفته شود: مردم گاهی هم آنرا از خراسان می شمرند، مگر نمی دانی در آن سامان خطبه بنام خاندان سامانی خوانده میشود؟ هرگه ما سگستان را یک سرزمین مینا میدیم، می بایستی خوارزم را نیز جدا یاد کنیم... بدانکه سرزمین

خاوران را دو برادر بنام هیطل و خراسان دو پسر عالم بن سام بن نوح آباد کرده اند، پس این سوی نهر بنام هیاطله خوانده میشود.

ص 429: خراسان امیرنشین های مرفه و دادگستر دارد مانند: غرج که شار ایشان خردمندی همچون عمرین دادگستر و بخشایشگراست، و غزنین که صاحبش همواره در جنگ و ستیز است و فریغونیان که نزد ایشان داد و وفاداری همگانی است.

ص 430: من خراسان را به نه خوره {بلخ، نیشابور، غزنین، سگستان، هرات، جوزجان، مروشاهجان، قوهستان و بست} و هشت ناحیت بخش نموده ام، و آنها را ... بترتیب اندازه هایشان و ... مرزهایشان مرتب نموده ام. مثلا نخستین آنها در سمت جیحون بلخ است و از نظر اندازه {پس از آنها} نیشابور میباشد. مهمترین ناحیت ها نیز پوشنج، بادغیس، غرجستان، مرو رود، طخارستان، بامیان، گنج روستا، اسفزار است. طوس و دو خواهرش را خزینه های نیشابور بشمار آوردیم، سرخس را نیز جدا از خوره ها شمردم...

شهرهای بلخ: اشفورقان، سلیم، کرکو، جا، مذر، برواز، بدخشان، پنجهیر، جاربتله بروان

شهرهای طخارستان: ولوالج، طالقان، خلم، غربنگ، سمنگان، اسکلکند، روب، بغلان، اسکیمشت، راون آرهن، اندراب، خست، سرای عاصم

شهرهای بامیان: بسغورفند، سگاوند، لخراب

شهرهای غزنین: کردیس، سگاوند، نوه، بردن، دمرآخی، حبشباری، فرمل، سرهون، لجرآ، خواست، زاوه، کاویل، کابل، لمغان، بودن، لهوگر

ص 457: بلاذری گوید: خراسان چهار بخش، نخست نیشاپور و قهستان و هرات و طوس. بخش دوم دو مرو، سرخس، نسا، ابیورد، طالقان و خوارزم. بخش سوم جوزجانان، بلخ، صغانیان. بخش چهارم ماورالنهر. ولی این مخالف روش من است.

ص 490: شنیدم که یکی از شاهان خراسان به وزیرش دستور داد تا مردانی را از 5 خوره اصلی گرد آورد، پس چون آماده شدند و سگستانی به سخن آمد، وزیر گفت: این زبان برای جنگ خوبست، سپس نیشاپوری به سخن آمد، او گفت: این زبان برای داوری خوبست، سپس مروزی بسخن شد و او گفت: این زبان وزارت

را سزاست، سپس بلخی سخن گفت، پس او گفت: این زبان نامه نگاری را شاید و چون هراتی به گویش آمد، او گفت: این زبان برای دست شوئی خوب است.

این زبانهای اصلی خراسان اند و دیگران پیرو ایشان اند و از آنها ریشه گرفته اند و بدانها باز میگردند...

ص 491: این زبان دری میباشد و از آنروی این زبان را دری نامند که نامه های شاهان بدان نوشته میشود و به وی میرسد و از ریشه در ساخته شده، زیرا که زبانی است که درباریان بدان گفتگو میدارند.

ص 492: خطبه آدینه در این سرزمین ها همگی بنام سامانیان است و همه خراجگذار ایشانند. مگر فرمانروای سگستان و خوارزم و غرج شار و جوزجان و بست و غزنین و ختل که تنها هدیه می فرستند، این امیران خراج را خود مصرف میکنند. جایگاه فرمانده لشکر در نیشابور است. سگستان در دست خاندان عمرولیث، غرج بدست شار، جوزجان بدست خاندان فریغون، غزنین و بست در دست ترکها است... نخستین سامانی که که این سرزمین را بتصرف گرفت اسماعیل بن احمد بسال 287 بود، پس به بخارا رفت و معتضد کرمان، جرجان را بدانها افزود...

شهنامه فردوسی – فارسی: 399 ق / 1008 م {22}

ص 20: (تقسیم جهان به سه بخش توسط فریدون):

نهفته چو بیرون کشید از نهان به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مراو را سزید
دگرتور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و چین
از ایشان چو نوبت به ایرج رسید مراو را پدر شاه ایران گزید

ص 282: (شهرهای عمده ایران):

از ایران به کوه اندر آید نخست	در غرچگان از بر بوم بُست
دگر طالقان شهر تا فاریاب	همیدون در بلخ تا اندراب
دگر پنجهیر و در بامیان	سر مرز ایران و جای کیان
دگر گوزگانان فرخنده جای	نهادست نامش جهان کدخدای
دگر مولیان تا در بدخشان	همینست ازین پادشاهی نشان
فروتر دگر دشت آموی و زم	که با شهر ختلان برآید به رم
چه شگنان وز ترمذ ویسه گرد	بخارا و شهری که هستش بگرد

همیدون برو تا در سغد نیز نجوید کس آن پادشاهی به نیز
 وزان سو که شد رستم گرد سوز سپارم بدو کشور نیمروز
 ز کوه و ز هامون بخوانم سپاه سوی باختر برگشاییم راه
 بپردازم این تا در هندوان نداریم تاریک ازین پس روان
 ز کشمیر وز کابل و قندهار شما را بود آن همه زین شمار
 وزان سو که لهراسب شد جنگجوی الانان و غر در سپارم بدوی
 ازین مرز پیوسته تا کوه قاف به خسرو سپاریم بی جنگ و لاف

ص 568: (تقسیم ایران به چهار بهر یا استان):

چو نوشین روان این سخن برگرفت جهانی ازو مانده اندر شکفت
 شهنشاه داندگان را بخواند سخنهای گیتی سراسر براند
 جهان را ببخشید بر چار بهر وزو نامزد کرد آباد شهر
 نخستین خراسان ازو یاد کرد دل نامداران بدو شاد کرد
 دگر بهره زان بدقم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان
 وزین بهره بود آذربادگان که بخشش نهادند آزادگان
 وز ارمینیه تا در اردبیل بپیمود بینادل و بوم گیل
 سیوم پارس و اهواز و مرز خزر ز خاور ورا بود تا باختر
 چهارم عراق آمد و بوم روم چنین پادشاهی و آباد بوم

التفهیم بیرونی – فارسی: 420 ق / 1029 م {23}

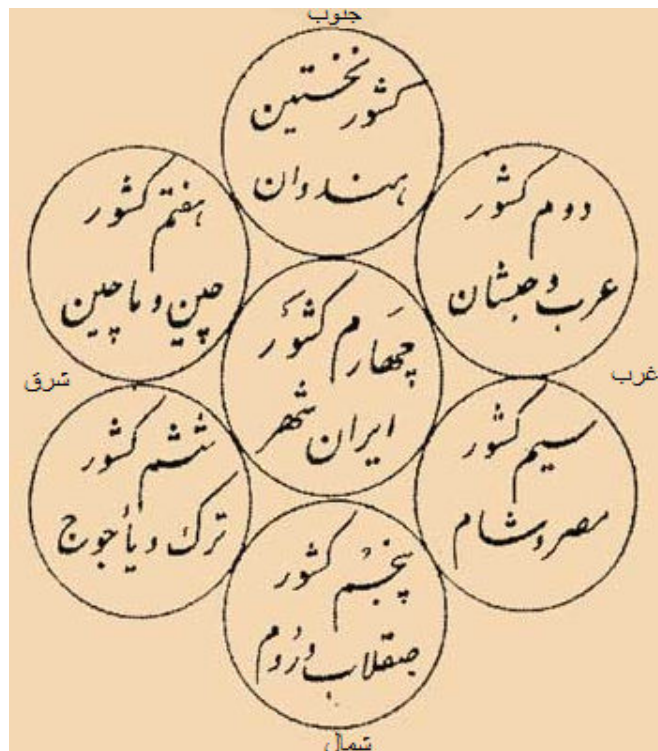
ص 194: از افریدون که از جباران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را بخشش بسه قسم کرده است بمیان سه فرزند. پاره مشرقی را که اندر او ترک و چین است پسرش را داد تور. و پاره مغربی که اندر او روم است پسرش را داد آنکه سلم نام بود. و پاره میانگین که ایرانشهر است، ایرج را داد و این قسمت بدرزا است.

و قسمت نوح پیغامبر علیه السلام سه فرزندش را هم بر سه است، ولیکن بیپنا. نخستین از سوی جنوب کجا {که آنجا} سیاهان اند پسرش را حام. و دیگر شمالی کجا سپیدان اند پسرش را یافت. و سیوم میانگی کجا گندم گوناند پسرش را سام.

و یونانیان را قسمتی است سه گانه بخلاف. و آن چنانست که بر زمین {زمین} او را دوپاره کردند. و آنچ سوی مشرق بود باطلاق، ایسیا نام کردند. و آنچ سوی مغرب بود دریای شام او را بدو پاره کرده، یکی سوی جنوب نامش لوبیه، و اندر او سیاهان و گندم گوناند. و دیگر سوی شمال نامش اوربی، و اندر او سپیدان و سرخان اند. و چون ایسیا که پاره مشرقی است بسیار بار چند دوپاره مغربی بود،

عراق و پارس و خراسان از آن جدا کردند و ایسیای خرد نام کردند، و آنچه بماند ایسیای بزرگ.

ص 196: و پارسیان بحسب مملکت‌ها بهفت کشور قسمت کردند: کشور نخستین هندوان، دوم کشور عرب و شام، سیم کشور مصر و شام، چهارم کشور ایرانشهر، پنجم کشور صقلاب و روم، ششم کشور ترک و یاجوج و هفتم کشور چین و ماچین



ص 199: و اقلیم سیوم از مشرق زمین چین آغازد. و اندر او دار مملکت چینیان است و میانه مملکت هندوان و تانیشر و قندهار و زمین سند و شهرهای مولتان و بهاتیه و کرور و کوههای افغانان تا زوالستان و والشتان و سیستان و کرمان و پارس و سپاهان و اهواز و بصره و کوفه و عراق و شهرهای جزیره و شام و فلسطین و بیت المقدس و قلزم و زمین مصر و اسکندریه و شهرهای برقه و افریقیه و قبیلہ‌های بربریان اندر زمین مغرب و تاهرت و سوس و شهرهای طنجه و بدریای محیط رسد

و اقلیم چهارم آغازد از زمین چین و تبت و قتا و ختن و شهرهای که بمیان آنست و برکوههای کشمیر و بلور و وخان و بدخشان بگذرد سوی کابل و غور و هری و بلخ و طخارستان و مرو و کوهستان و نشابور {و طوس} و کومش و گرگان و طبرستان و ری و قم و همدان و موصل و آذربادگان و منبج و طرسوس و حران و ثغریای ترسا آن و انطاکیه و جزیرهای قبرس و رودس و سقلیه تا بدریای محیط رسد بر خلیجی که میان شهرهای مغرب و اندلس است، و او را زقاق خوانند.

آثار الباقیه بیرونی - عربی: 427 ق / 1035 م {24}

ص 89: اما نصاری شام و عراق و خراسان ماههای رومی و ماههای یهودیان را باهم ممزوج کرده اند.

ص 297: مردم پیش از ظهور شرایع و خروج بوذاسف بت پرست بودند و در جنوب شرقی کره زمین جای داشتند و باقیمانده های ایشان اکنون در هندوچین و تغزغز موجود اند و اهل خراسان ایشان را شمنان گویند و بهارهای اصنام و فرخارها و دیگر آثار ایشان در ثغور خراسان که به هند متصل است ظاهر و هویداست و به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشتند و ...

برخی از آنان به ابوت آدم اقرار دارند و برخی منکر این امراند و برای هر دسته ای از بشر یک پدر جداگانه قائلند و این قوم میگویند که اگر همه افراد بشر یک پدر داشتند اجسام و اشکال و زبان همه یکی بود.

من این استدلال را نمی فهمم زیرا اختلاف اجسام بشر در رنگها و چهره ها و طبایع و اخلاق، تنها معلول اختلاف نسب نیست بلکه اختلاف اقالیم و اهویه در آن مدخلیت دارد و اختلاف لغات از اینجا پیش آمد که بشر به اقوامی و فرقه های تقسیم شده و از هم دور افتادند و هر قومی برای رفع نیازمندی خود به وضع لغاتی نیازمند گشتند که مقاصد آنانرا برساند و چون زمان طول کشید اینگونه عبارات رو به فزونی گذشت و در یادها بماند و از ترکیب آنها نیز مواضعاتی پیدا شد و تحت نظم و قاعده ای قرار گرفت.

ص 329: {نوروز} که آغاز بهار باشد و رسم ملوک خراسان این است که در این موسم به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستانی می دهند.

ص 335: ... اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است.

ص 339: و در ملوک خراسان اینطور مرسوم گشته که در روز مهرگان بسپاهیان و ارتش رخت پاییزی و زمستانی میدهند.

ترجمه تاریخ یمینی - فارسی (عربی: 427 ق / 1035 م): 603 ق/1206 م {25}

ص 33: و چون ازین مهم بپرداخت امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی پادشاه خراسان بدو استعانت کرد و از او مدد خواست تا لشکری را که از دیار ترک بمزاحمت او آمده بودند و او را از بخارا که دارالملک و مستقر سریر سلطنت او بود ... جواب باز دهد، و ملک او را در نصاب خویش مقرر گرداند.

ص 199: مدت ملک و سلطنت آل سامان به خراسان و ماورالنهر و دیگر ولایات که در بعضی اوقات در حوزه ملک ایشان بود از سیستان و کرمان و جرجان و ری و طبرستان تا حدود سپاهان حدود صدو دو سال و شش ماه و ده روز بود.

زین الاخبار گردیزی - فارسی: 444 ق / 1052 م {26}

ص 5: چنین گوید فراز آرنده این کتاب زین الاخبار کی دانایان، جهان را به اقلیمها قسمت کرده اند کی مکه و مدینه و حجاز و یمن از اقلیم سیم و نیمروز و خراسان و جبال و فارس و عراق از اقلیم چهارم بشمرند و این اقلیم چهارم را کی به میان جهان است به زبان فارسی ایرانشهر خوانند.

ملوک بزرگ به ایرانشهر جای داشتند و چون به میان جهان بوذند بر همگان تسلط یافتند و آنچه از دیگر امتهامیخواستند، آسانتر به دست میآوردند و از آغاز تا بدین غایت، ملوک بزرگ به ایرانشهر بوذه اند.

ص 6: پنجم، گاو یکتا آفریده را در ایرانویج آفرید، به میانه جهان.

ص 71: و جهان را بر پسران بخش کرد. ایرج را سرزمین فارس و عراق و عرب بداد و این ولایت را ایرانشهر نام کرد، یعنی شهر ایرج و روم و مصر و مغرب مر سلم را بداد و چین و ترک و تبت مر تور را بداد و بدین سبب آن را توران گویند. پس تور و سلم را از ایرج حسد آمد، کی ایران به ایرج بداد و ... میان ایران و توران حد نهاد و ...

ص 73: چون کیقباد به پادشاهی بنشست، آب جویها بخش کرد و بناها افگند و عمارت کردن فرمود و ده یک از غله بستد و به بلخ نشستگاه ساخت و با افراسیاب حرب کرد و او را از ایران بتاخت.

چون کیکاوس به پادشاهی بنشست هفت کشور بگرفت. همه پادشاهان روی زمین، زیر فرمان او بوذند و ... کیکاوس ولایت سیستان و نیمروز و کابل و زابلستان و رخود مر رستم را بداد و هرچ از هندوستان بگیرد او را باشد و بر این جمله او را منشور بداد و عهد کرد.

ص 76: و رستم بن دستان پیش کیخسرو بایستاد و از ایران سپاه کشید و به ترکستان رفت و کین پدر خویش از افراسیاب خواست و از همه ترکان بپاهخت و کرسیوز را بکشت و افراسیاب را بکشت و افراسیاب را به آذربایجان اندر یافت و

بکشت و همه کارزارها رستم کرد و کیخسرو مر رستم را بدان خدمت کی کرده بود، از خدمت معاف کرد و سیستان و کابل و هند و سند و زابلستان بنو بداد.

ص 85: و پیش از وی {اردشیر} اصبهذ جهان یکی بودی، او چهار اصبهذ کرد: نخستین خراسان اصبهذ. دُ دیگر خُبران اصبهذ و سوی مغرب او را بداد و سدیگر نیمروزان اصبهذ و ناحیت جنوب او را بداد. چهارم آذربایجان اصبهذ و ناحیت شمال او را بداد و شهرها بنا افگند ... و خراسان را چهار بخش کرد، و هریکی را مرزبانی گماشت: یکی شاهجان و دیگر بلخ و تُخارستان و سیم هرات و پوشنگ و باذغیس و چهارم ماورالنهر.

ص 93: و بهرام گور به زبانی سخن گفتی. به وقت چوگان زدن پهلوی گفتی و اندر حربگاه ترکی گفتی و اندر مجلس با عامه دری گفتی و با موبدان و اهل علم پارسی گفتی و با زنان هریو گفتی و چون اندر کشتی نشستی زبان نبطی گفتی و چون خشم گرفتی تازی گفتی.

ص 156: اندر قدیم رسم دگرگون بود. از روزگار افریدون تا گاه اردشیر بابکان، مر همه جهان را یکی سپاهسالار بودی و چون اردشیر بیامد جهان را چهار سپاهسالار کرد: یکی خراسان، دُ دیگر مغرب، سدیگر نیمروز، چهارم آذربایجان و مر خراسان را چهار مرزبان کرد: یکی مرزبان مروشایگان و دوم مرزبان بلخ و تُخارستان و سیم مرزبان ماورالنهر و چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و باذغیس و چون مسلمانان پادشاهی عجم بگرفتند و خراسان مسلمانان را بگشت، آن همه رسمهای مغان برانداخته شد.

ص 157: دارالملک امرای خراسان از زمان عثمان ببعده {تا غزنویان}: مرو، زرنج، بلخ، هرات، بخارا، طوس، فرغانه، گرگان، نیشاپور، سیستان، غزنی

ص 252: به رای العین خویش بدیدیم که امیر محمود اندر هندوستان چی کرده است و به نیمروز و به خراسان و به خوارزم و به عراق چگونه قلعتها گشاده است

تاریخ سیستان - فارسی: 444 - 775 ق / 1052 - 1373 م {27}

ص 64: شرایط آبادانی سیستان: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان، هرگاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد اندر همه عالم هیچ شهر به نعمت و خوشی سیستان نباشد...

ص 66: اما حکمای عالم جهان را بخشش کردند بر برآمدن و فرو شدن خرشید به نیمروز ... و این جمله را به چهار قسمت کرده اند خراسان و ایران (خاوران) و

نیمروز و باختر؛ هرچه حد شمال است باختر گویند و هرچه حد جنوب است نیمروز گویند، و میانه اندر به دو قسمت شود هرچه حد مشرق است خراسان گویند و هرچه مغرب است ایرانشهر.

کورت‌های خراسان: طبسین، قهستان، هرات، طالقان، گوزکانان، خفشان، بادغیس، بوشنج، طخارستان، فاریاب، بلخ، خلم، مروالرود، چغانیان، آشجر، ختلان، بدخشان، طالقان، ابرشهر، بخارا، سمرقند، شاش، فرغانه، سروشنه، سغد، آمویه، خوارزم، کش، اسبجباب، فاریاب، ترمذ، نسا، ابیورد، سرخس، مروشاهجهان، طوس، برسحان، بلسم، احرون، نسف.

ص 69: طول سیستان از نواحی خراسان تا حد سند، و عرض سیستان از کرمان تا حد هند است... کورت‌های آن: سجستان و بست و رُخد و کابل و زابلستان و نوزاد و زمین داور و اسفزار و خجستان.

ص 233: یعقوب لیث 17 سال و 9 ماه امیری کرد، خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال وی بودند...

تاریخ بیهقی – فارسی: 470 ق / 1077 م {28}

ص 4: و چون در ازل رفته بود که مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند که جایگاه امیران پدر و جدش بود...

ص 17: تا کار ملک را نظام داده آید که نه خرد ولایتی است خراسان و هندوستان و سند و نیمروز و خوارزم و بهیچ حال آنرا مهمل فرو نتوان گذاشت که اصل است... اصل غزنین است و آنگاه خراسان، و دیگر همه فرع است...

فارسنامه ابن بلخی – فارسی: 510 ق / 1116 م {29}

ص 8: فرس جمع فارس و معنی فرس پارسایانست و بتازی چنین نویسند و پارسی را فارسی نویسند روایت است از اصحاب تواریخ چون حمزه بن الحسین الاصفهانی کی مرد محقق بودست و از دیگران کی برشمردن نام ایشان دراز گردد و از علما و تواریخیان فرس و عرب کی بمحل اعتماد بوده اند و در کتاب مذیل تاریخ محمد بن جریر الطبری با ایشان در معنی موافقتست و بنده آنرا تامل کردست و اتفاقست کی جمله ملوک فرس چهار طبقه بوده اند، 1 پیشدادیان، 2 کیانیان، 3 اشغانیان، 4 ساسانیان، و دو طبقه ازین جملت پیش از اسکندر رومی بوده اند... پیشدادیان و کیانیان، و دو طبقه دیگر بعد از اسکندر رومی بوده اند اشغانیان و ساسانیان، و هر چهار طبقه از نژاد گیومرث اند...

ص 12: همه پادشاهان ایران و توران از نسل منوچهر بودند

ص 37: و او را سه پسر آمدند یکی سلم و دوم تور و سوم ایرج، روم و مغرب بسلم داد و ترکستان و صین بتور داد و میانه جهان یعنی عراق و خراسان با هندوستان بایرج داد و از هر سه پسر ایرج را دوست تر داشتی، پس تور و سلم بهم متفق شدند و ایرج را بگشتند. ... بعد از مدتی دراز منوچهر از نژاد ایرج پدید آمد و کینه جد بخواست از سلم و تور و ملک بر وی قرار گرفت ...

ص 94: بعد از آن بجانب خراسان و ماورالنهر رفت و ولایت های که در عهد پدرش قباد از دست رفته بود چون زاولستان و طخارستان و بلاد سند و دیگر اعمال باز دست آورد ... و از آنجانب فرغانه هرچه ترکستان است خاقان را باشد.

ص 119: در روزگار ملوک فرس پارس دارالملک و اصل ممالک ایشان بود و از حد جیحون تا آب فرات بلاد فرس خواندندی یعنی شهرهای پارسیان و از همه جهان خراج و حمل آنجا بردندی اما چون اسلام ظاهر گشت و پارس گرفتند آنرا از مضافات عراق گردانیدند بحکم آنکه لشکر اسلام چون بیامند مقام بدو جای کردند یکی کوفه و دیگری بصره ... چنانکه لشکر کوفه قهستان و اعمال اصفهان و ری تا دامغان و طبرستان بگشادند و آن ولایتها را جمله ماه الکوفه گویند در قبالتها چنین نویسند و لشکر بصره بحرین و عمان و نیز مکران و کرمان و پارس و خوزستان و دیگر اعمال و دیار عرب کی متصل آنست بگرفتند و آن ولایتها را ماه البصره گویند و در قبالتها چنین نویسند ...

ص 147: حکما گفته اند ... از آرایشها و نیکویهای جهان چهار چیزست غوطه دمشق و سغد خراسان و شعب بوان و مرغزار شیدان و...

مجمل التواریخ – فارسی: 520 ق / 1126 م {30}

ص 416: تا روزگار افریدون زمین ایران را هنیره خواندندی، و هوشنگ و طهمورث و جمشید و را پیشدادیان و پادشاهان هنیره گفتندی، چون افریدون اقلیم رابع را به ایرج داد زمین ایران نام نهادند {به} اضافت نام او {و} تا به عهد زوطهماسب همه را شاه خواندندی، و چون قباد آمد، زال او را کی لقب نهاد یعنی اصل، و همه را چنین خواندند، و چون روزگار اسکندر سپری شد، بعد از آن اشکانیان بودند کمابیش چهارصد سال، چون اردشیر پاپک سر تخمه ساسانیان برخاست، او را شاهنشاه گفتند و ایران را زمین پارسیان گفتند زیرا که اردشیر از پارس برخاست و ...

ص 478: حد زمین ایران که میان جهان است از میان رود بلخ است از کنار جیحون تا آذربادگان و ارمنیه تا به قادسیه، و فرات و بحر یمن، و دریای پارس، و مکران تا به کابل و طخارستان و طبرستان.

ص 480: اقلیم الرابع: از مشرق ابتدا کند به شهرهای تبت و خراسان، و در آنجا شهرها چون فرغانه و خجند و اسروشنه و سمرقند و بخارا و بلخ و هرات و مرو و مرورود و سرخس و طوس و نیشاپور و آمل و قومس و دماوند و ری و قزوین و اصفهان و قم و همدان و نهاوند و دینور و حلران و شهر زول و سامره و ...

تاریخ هرات فامی - فارسی: 546 ق / 1151 م {31}

ص 109: انگاه بغزو هندوستان شد و از غنیمتها مال بسیار بدست آورد و هم در این سال باز گشت و بعد از آن محمود با خان صلح کرد و خراسان قسمت کردند، هرچه ماورالنهر بود بخان دادند و هرچه از این طرف بود بمحمود. انگاه محمود به نیشاپور آمد در جمادی الاولی سنه احدی تسعین و از آنجا ببلخ و غزنین رفت و باز بغزای هندوستان شد و با جیبال جنگ کرد و او بادشاه هندوستان بود...

فضایل بلخ و اعظ بلخی - فارسی (عربی: 610 ق / 1213 م): 676 ق / 1277 م {32}

ص 24: هیچ کس از ابومطیع بلخی فقیه تر نیست. یعنی چون از دجله گذشتی، در عراق و خراسان و ماورالنهر الی اقصی الاقالیم ازو عالم و متقن و متبحر تر یافت نشود.

ص 29: و در آثار آمده است که: ملایکه در گرد عرش عظیم اند، کلام ایشان فارسی دری است. و حسن بصری رحمه الله می گوید: که اهل بهشت را زبان پارسی است. و نظر بن شمیل می گوید که: پارسی دری زبان اهل بلخ است.

معجم البلدان یاقوت حموی - عربی: 623 ق / 1226 م {33}

ص 369 (ج 1): ایرانشهر: ابوریحان خوارزمی گوید: ایرانشهرکشورهای عراق، فارس، کوهستان، خراسان را در بر می گیرد. ایران نام ارفخشذ پسر سام پسر نوح است و "شهر" به معنی کشور باشد،

ص 274 (ج 2): خراسان سرزمین گسترده است. مرزهای آغازین آن پس از عراق از انوار است که شهر جوین و بیهق باشد و مرز پایانین آن در پشت هند "طخارستان" و غزنه و سگستان و کرمان باشد و اینها خود از خراسان نباشند که

پیرامون مرزهای آنند. خراسان شهرهای مهم را دربردارد که از آنهاست نیشابور، هرات، مرو که مرکز آنها بوده، بلخ، طالقان، نسا، ابیورد، سرخس و شهرهای دیگر که در میان آنها در زیر رود جیحون هستند. برخی از مردم کارگزاریهای خوارزم را نیز از آن بشمار آورند و ورارود را نیز از آن شمرند و این درست نیست. ... گویند خُر در فارسی دری نام آفتاب باشد و "اسان" بمعنی جایگاه است...

بلاذری گوید: خراسان چهار بخش است نخستین آنها ایرانشهر که نیشاپور و کوهستان و طَبَسین و هرات و پوشنگ و باذغیس و طوس که طابران نام دارد میباشد. بخش دوم مرو شاه جهان، سرخس، نسا، ابیورد، مرو رود، طالقان، خوارزم و آمل است و این دو در کنار رود جیحون باشند. بخش سوم که در باختر رود است ... فاریاب و جوزجان و طخارستان بالا و خست و اندرابه و بامیان و بغلان و والک باشد... و روستاهای بیل و بدخشان که راه آمد و شد مردم به تبت است و اندرابه راه آمد و شد مردم بسوی کابل و ترمذ است که درخاور بلخ و چغانیان و طخارستان پائین و خلم و سمنگان است. بخش چهارم فرارود: بخارا، چاچ، طراربند، صُغد که همان کش و نسف و روبستان و اشروسنه و سنم است که دژ مقنع بود و فرغانه و سمرقند باشد.

مولف (یاقوت) گوید: مرزهای درست خراسان آن است که ما گفتیم و بلاذری از آن رو اینهمه سرزمین ها را به خراسان چسبانیده است که همگی در زیر فرمان فرمانروای خراسان بود. اما سرزمین هیاطله مستقل باشد و همچنین سگستان استانی مستقل است و نخلستان بسیار دارد و پیوندی به خراسان ندارد.

طبقات ناصری – فارسی: 658 ق / 1260 م {34}

ص 85: و کار عبدالله زبیر در حرم بالا گرفت، و اسم خلافت بر خود نهاد، و حجاز و عراق و خراسان و یمن و مصر و شام، دیگران همه را ضبط کرد

ص 93: چون حسن رضی الله عنه با او صلح کرد، و امارت بدو سپرد، کوفه به مغیره بن شعبه داد، و بصره و عراق و خراسان به عبیدالله زیاد داد، و او بیلاط ماورالنهر و طخارستان غزو کرد، و در ایام معاویه بلاد روم و روس بکشادند و لشکر اسلام هفت سال آنجا بود و از بلاد ایران بلخ و کش و نخشب و سمرقند فتح شد.

ص 140: افراسیاب ... که جمله نسبت ترکان بدو کنند، ... با منوچهر عهد کرد و باز گشت، بار دیگر عهد بشکست و از جیحون بگذشت و عراق و خراسان بگرفت و جمله خراب کرد، و آنروز که مملکت ایران بگرفت، با لشکر خود گفت: که تمام خلق ایران را می باید کشت، تا خلق دیگر بر عادت ما، درین زمین در رسند،

ص 203: هر چهار پسر اسد بن سامان خداه بزرگ شدند، و هریک از ماورالنهر و فرغانه و خراسان طرف داشتند، اما احمد بن اسد شهم تر و زیرکتر بود بعد از برادر ولایت سمرقند و فرغانه با جمعها کاشغر و ترکستان و چین او داشت، و {به} جلادت و مبارزت و کاردانی در اطراف ممالک ایران و توران مذکور و مشهور بود،

ص 204: گشته بامارت خراسان مذکور نه تن بودند از آل سامان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور

ص 297: خاندان سلاطین و ملوک خوارزم که بعد از دولت سنجری اعلام سلطنت ایشان بالا گرفت، و پس از انقراض ملک سلاطین غور و غزنین انارالله براهینهم، ملک ایران جمله در تصرف ایشان آمد،

تاریخ جهانگشای جوینی - فارسی: 658 ق / 1260 م {35}

ص 222: و خراسان را معین چهار شهر بود: بلخ و مرو و هرات و نیشاپور.
ص 681: و حکم ممالک خراسان و مازندران و هندوستان و عراق و فارس و کرمان و لور و اران و آذربایجان و گرجستان و موصل و حلب درکف او نهاد...

آثار البلاد قزوینی - عربی: 674 ق / 1275 م {36}

ص 133: خراسان سرزمین پهناور است. شرقش ماورالنهر، باخترش الجبال و شهرهای مرکزیش نیشاپور و بلخ و مرو است. بهترین خاک حاصلخیز، آب و هوا سازگارتر در سرزمین خداوند، خراسان است. مرد و زن خراسانی از هرکسی زیباترند، داناترند، به نیکوئی از هرکس سزاوارترند.

جامع التواریخ همدانی - فارسی: 718 ق / 1318 م {37}

ص 22: ممالک هندوستان به نه قسم کرده اند، و زعم اهل هند نه گانه از ملک ایران زمین بزرگتر است،... و دارالملک پادشاهان معظم و جبابره و نامارده و فراغند هند است و زمین سند بر غربی آن افتاده، و از زمین نیمروز یعنی دیار سجستان و دیار ایران متوجه هندوستان شدن ممر بر زمین کابل افتد.

ص 50: در قدیم الایام زمین ایران را هنیذه خواندندی، به زمان افریدون ایران خواندند، و جمله حدود ایران تا دیار بکر و شام و سمنی بودند بر دین اهالی هند تا زمان ظهور زردشت النبی از حدود آذربایجان و شهر مراغه. بعد از آنکه چهل

{سال} بر سرکوه سبلان منزوی و ساکن بود نزول کرد و دعوت آشکار کرد {و} بر دین مجوسیت به شهر بلخ، به درگاه گشتاسب و اسفندیار بن گشتاسب دین او نصرت کرد، و در انتشار معاونت و مظاهر و مساعدت نمود از مشرق تا به مغرب، اما به صلح و اما {به} تعزیر و زجر؛ و آتشکده ها بنا نهاد از حدود چین تا منتهای روم؛ و تا زمان ظهور اسلام دین او قایم بماند قریب دوهزار سال، و به ظهور دولت اسلام، دولت فرس منقضی شد.

ص 51: و از مشاهیر بلدان برحسب آنکه مشاهدان تقریر کرده اند، و استاد ابوریحان در کتاب خود آورده، از طرفی که فاصل است میان خراسان و هندوستان، چون از پنج آب بزرگ یعنی آب سند و هند و آب جیلم و آب لهاوور و آب ستلوب و آب بیاج میگذرند بدین موجب است ...

تاریخنامه هرات سیفی هروی - فارسی: 721 ق / 1321 م {38}

ص 536: و تا دوسال در خراسان و عراق و ماورالنهر این خبر شایع بود که ملک فخرالدین کرت زنده است و روی از دنیا گردانیده است و در قلعه محروسه خیسار ساکن شده.

البلدان ابوالفدا - عربی: 721 ق / 1321 م {39}

ص 508: در "اللباب" آمده است که: خراسان ... شامل بلاد بسیاری است. مردم عراق گویند که خراسان از ری باشد تا جای برآمدن خورشید و برخی گویند خراسان از کوههای خلوان است تا جای برآمدن خورشید. و خور بمعنی آفتاب است و آسان بمعنی موضع و مکان شی است ... حد غربی آن کویر است و آن بیابانی است میان خراسان و بلاد جبل و جرجان و حد جنوبی آن نیز بیابانی است میان آن و قومس و فارس و حد شرقی آن نواحی سجستان است و بلاد هند و حد شمالی آن ماورالنهر است و قسمتی از ترکستان.

نزهد القلوب قزوینی - فارسی: 740 ق / 1339 م {40}

ص 36: ولایات و بلاد ایران ... مشتمل بر بیست باب است: بلاد عراق عرب، ولایات عراق عجم، مواضع آذربایجان، اران و موغان، بقاع شروان و گشتاسبی، بلاد ابخاز و گرجستان، ممالک روم، مواضع ارمن و خلاط، دیار ربیع، بقاع کردستان، بلاد خوزستان، مواضع بر و بحر مملکت فارس، ولایات شبانکاره، دیار کرمان و مکران و هرموز، بقاع مفازه مابین کرمان و قهستان، بلاد قهستان و نیمروز، ارباع مملکت خراسان، ولایت مازندران، دیار قومس و طبرستان، بقاع جیلانات.

ص 55: در شرح احوال ایران زمین: فارسیان گویند حکیم هرمس که او را "المثلث بالحکمه" خوانده اند و "بالنعمه" نیز گویند. زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود، و او ادريس پیغمبر (عم) بود. زمین را به هفت بخش کرده است بر سهیل هفت دایره، یکی در میان و شش در حوالی: اول از طرف جنوب کشور هندوان است؛ دویم کشور تازیان و یمن و حبش، سیم کشور شام و مصر و مغرب، چهارم که وسطست کشور ایران زمین؛ پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب؛ ششم کشور ترک و خزر؛ هفتم کشور چین و ماچین و ختای و ختن و تبت. و بعد از آنکه فریدون مملکت خود را بر سه پسر خود بخش می کرد بر پنهان به سه قسم کرد: قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود، پسر کهتر، ایرج را داد و بدو باز خواندند و ایران گفتند ... و بعضی ها گفته اند که ایران به کیومرث منسوبست و او را ایران نام بوده، و جمعی گویند به هوشنگ منسوبست و او نیز ایران نام داشته اما اصح آنکه به ایرج بن فریدون منسوبست ... طولش از قونیة روم است ... تا جیحون بلخ و ... عرضش از عبادان بصره است ... تا باب الابواب تمورقپو ...

ایران زمین را حد شرقی ولایات سند و کابل و صغانیان و ماورالنهر و خوارزم تا حدود سقسیین و بلغارست؛ و حد غربی ولایات اوجات روم و نیکسار و سیس شام؛ و حد شمال ولایات آس و روس و مگیر و چرکس و بُرطاس و دشت خزر که آن را نیز دشت قیچاق خوانند و الان و فرنگ است. و فارق میان این ولایات و ایران زمین فلجۀ اسکندر و بحر خزرست که آن را بحر جیلان و مازندران نیز گویند و حد جنوبی از بیابان نجدست که به راه مکه است و آن بیابان را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است پیوسته است و تا ولایت هند می رسد و اگر چه از این ولایات بیرونی بعضی احیاناً در تصرف حکام ایران بوده است و چند موضع از آن خود حکام ایران ساخته اند. اما چون ازین حدود غرض شرح ایران واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمودن.

ص 211: در ذکر اربع مملکت خراسان: درو چند شهر است. حدودش با ولایات قُهستان و قومس و مازندران و مفازۀ خوارزم پیوسته است. حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی ...، اما در زمان دولت مغول چون اکثر وزرا و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قُهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جداگانه، ...

ربع نیشاپور - درو چند شهر است. نیشاپور از اقلیم چهارم است و اکنون ام البلاد خراسان... دارالاماره خراسان از عهد اکاسره تا عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و چون دولت به بنی لیث رسید عمرو بن لیث در نیشاپور دارالامارات

ساخت و نیشاپور دارالملک خراسان شد. ... نیشاپور، اسفراین، بیار، جوین، جاجرم، خبوشان، شقان، طوس، کلات و جرم، مرسان، فراوه.

ص 216: ربع هری و هرات: اسفزار، فوشنج، باخزر، بادغیس، جام، جشت، خواف، زاوه، غور، غرجه.

ص 219: ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان: بلخ، بامیان، پنجهیر، جوزجان، ختلان، سمنجان، طالقان، فاریاب، قوادبان، کالف، دلج.

ص 221: ربع مروشاهجان: مرو، اشفورقان، ابیورد، تفتازان، خاوران، سرخس، شبرقان، مروالرو، بارز.

سفرنامه ابن بطوطه – عربی: 756 ق / 1355 م {41}

ص 414: در این هنگام جلال الدین سنجر پسر خوارزمشاه سلطان خوارزم و خراسان و ماورالنهر بود و شوکت و نیروی عظیم داشت.

ص 433: شهرهای خراسان چهار است دوتا آبادان و دو تا ویران، دوتای آبادان عبارت است از هرات و نیشاپور و دوتای ویران عبارت است از بلخ و مرو {که بدست چینگیز خراب گردید}.

تاریخ فیروزشاهی – فارسی: 801 ق / 1398 م {42}

ص 36: المقصود چون این هر سه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک خراسان در دهلی آمدند در این ایام عهد دولت سلطان علاوالدین بود – حضرت علاوالدین بحکمت کبریائی در باب ایشان انواع ابواب عاطفت کشود.

ص 125: بلکه در هوای تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان دران محل میرسیدند چهارجینل سبوی آب ببها میخریدند - یعنی بی آبی دران زمین اینچنین بود ...

زبدت التواریخ حافظ ابرو – فارسی: 830 ق / 1427 م {43}

ص 46: در این سال که ولادت با سعادت حضرت صاحب قرانی اتفاق افتاده ... در بلاد ایران زمین چهارماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته و مملکت ابوسعیدی مابین آب آمویه و آب فرات بود، که ایرانشهر عبارت از این بلاد است و ممالک روم نیز داخل ممالک ابوسعیدی بود.

ص 62: حکومت خراسان در زمان سلاطین مغول که از نسل چنگیز خان در ایران زمین سلطنت و پادشاهی کردند همیشه به فرزندی یا برادری یا معتبرترین امر تقویض فرمودندی...

جغرافیای حافظ ابرو – فارسی: 833 ق / 1429 م {44}

ص 60: اول خرابی که در بغداد واقع شد آن بود که چون هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان به فرمان برادرش منکوقآن با لشکرهای جرار به تسخیر ممالک ایران آمد، بعد از قلع و قمع ملاحده، متوجه بغداد گشت.

ص 73: بعد از مدتهای مدید که نوبت حکومت به انوشیروان رسید، او در عمارت مداین بیفزود و آن را تختگاه خود ساخت و در آنجا مقیم شد. فرزندان او بطنا بعد بطن تا ایام عمر بن خطاب رضی الله عنه در آنجا بودند؛ و دارالملک ایران زمین بود.

ص 101: در روزگار پیشین از جیحون تا فرات بلاد فرس خواندندی یعنی شهرهای فارسیان. و حالا آن مقدار معموره ارض که آنرا فارس می خوانند، این است که شکل و حد آن بیان کرده می آید. و در روزگار ملکو عجم دارالملک و اصل مملکت بوده است. از همه جهان باج و خراج به فارس بردندی. اما چون اسلام ظاهر گشت و فارس بگرفتند، آنرا از مضافات بصره شمارند به جهت آنکه در ابتدای اسلام، فارس را لشکر بصره گشاد.

ص 161: عرصه فارس زبده ممالک ایران زمین است. به تخصیص شیراز که تختگاه بلاد فارس است، ...

برعالمیان واضح باشد که خراسان اسم مملکت است و این مملکت عرصه وسیع دارد، حد شرقی آن منبع آمویه و جبال بدخشان و کوههای تخارستان و بامیان و اعمال بلاد غربی و کابل و ماورای جبال الغور – که منبع هیرمند است – حد غربی آن به بیابانی که فاصله است میان خوارزم و خراسان و حدود نیستان و جرجان تا بحر خزر و بعضی از حدود قومس و بیابانی که میان خراسان و حدود قومس و ری افتاده، وحد شمالی خراسان منتهی میشود به جیحون که آموی بر کنار آن است ... و از آنطرف آب را بلاد ماورالنهر خوانند، و جنوبی خراسان حدود سند است کابل و غزنین و اعمال سجستان و بیابانی که فاصله است میان کرمان و خراسان و بیابان فارس، و زمین خراسان در طول از بسطام است تا غزنی که تخمیناً دو بیست فرسخ باشد و در عرض از سجستان تا آب آمویه که تقریباً دو بیست فرسنگ باشد ... ابرو، 1349: 3-4، و یعقوبی 1347: 63

<http://ariarman.org/Great-Iran.htm>

تاریخ مبارکشاهی - فارسی: 838 ق / 1434 م {45}

ص 38: ودر آخر سال مذکور {655} لشکر ملاعین از طرف خراسان در حدود اُچه و ملتان رسید - کشلوخان بلبن نیز بعهد و امان با لشکر ملاعین پیوست - سلطان بدفع ایشان لشکرها جمع کرد - چون خبر عزیمت سلطان و جمعیت انبوه بدیشان رسید باز گشته سمت خراسان رفتند.

ص 101: در سنه 729 ترمه شیرین مغل برادر خواجه بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه در ولایت دهلی درآمد ...

ص 162: در ماه ربیع الاول 800 پیرمحمد نبیسه امیر تیمور بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه آب سنده عبره کرد - حصار اُچه را گرد گرفت ...

مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی - فارسی: 875 ق / 1470 م {46}

ص 649: داستان یورش پنج ساله و احوال ممالک ایران و توران: ... بنا بران عزیمت فرمود که از ماورالنهر و توران به جانب ایران و ممالک که سابقا در فرمان آمده بود گذر نماید و جمعی بی باکان را که فتنه انگیزخته خونها به ناحق ریخته اند گوشمالی به سزا فرماید ... خواتین و فرزندان از سمرقند شتافته حاضر شدند و امیرزاده محمد سلطان که به رسم منغلی پیش رفته از جیحون گذشته بود جریده باز آمد و اطبای بزرگ ترک و تاجیک به وظیفه معالجت و تقویت طبیعت قیام نمودند و امیرسیف الدین بر سر ایشان بود.

ص 731: حضرت صاحب قرانی سلطنت خراسان تا به قومس و مازندران و سیستان تا حدود هندوستان را به فرزند ارجمند پادشای عالی همت ... والدین شاهرخ بهادر عنایت فرمود (سنه 799 ق).

ص 816: حضرت صاحب قران، بعد از یورش هندوستان، زیاده از چهارماه در سمرقند، توقف فرمود و باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد ... و ایلچی به خراسان فرستاده امیرزاده شاهرخ را فرمود که با لشکر خراسان متوجه آذربایجان شود و حضرت صاحب قران با لشکرهای گران در افتتاح شهر سنه 902 از جیحون عبور نمود.

ص 819: داستان آمدن حضرت صاحب قران از توران به ایران و فتح شام و روم تا سرحد فرنگستان به مدت هفت سال: حضرت صاحب قران، بعد از فتح ممالک هندوستان، چون در سمرقند خبر اختلال احوال عراقین و آذربایجان شنود، با سپاه

توران و ایران بل تمام جهان، به عزم تسخیر شام و روم تا سرحد فرنگستان نهضت فرمود.

روضات الجنات زمچی اسفزاری - فارسی: 899 ق / 1494 م {47}

ص 92: و دیگر از فضای خراسان آنست که در همه روی زمین عرصه از آن وسیع تر نیست و عمارتی از آن بیشتر نی، و هیچ مملکت و ناحیتی بطول و عرض خراسان نیست.

روضت الصفا میرخواند - فارسی: 903 ق / 1497 م {48}

ص 583: و هوشنگ را ایران نیز خوانند و فرقه ای ایران را منسوب بدو دارند و زمره ای به ایرج بن فریدون.

ص 620: لاجرم ربع مسکون را به سه قسم منقسم گردانیده: نواحی روم و دیار مغرب و مملکت فرنگ را با اعمال و مضافات آن بر سلم مسلم داشت؛ و بلاد چین و ماچین و ملک تمام ترکستان زمین را به تور داد؛ و ایران را که عبارت از کنار آب فرات است تا شط جیحون که وسط معموره عالم و خوشترین و بهترین مواضع عرصه گیتی و واسطه عقد دنیا است نامزد ایرج کرد.

ص 920: ابوحنیفه دینوری آورده است که کسری مملکت خود را به چهار قسمت منقسم ساخت و به هر قسمی شخصی از معتمدان خود را که در غایت کرامت و شرافت بودند والی گردانید: یک قسم خراسان و سجستان و کرمان بود، قسم ثانی اصفهان و قم و گیلان و آذربایجان و ارمینیه بود؛ قسم ثالث فارس و اهواز، رابع عراق تا سرحد روم. بعد از انتظام امور مملکت لشکر به طخارستان کشید و کابلستان و چغانیان و بلاد هیاطله را مفتوح ساخت.

حبیب السیر خواند امیر - فارسی: 930 ق / 1524 م {49}

ص 183 (ج 1): فریدون با استصواب ارکان دولت و اعیان حضرت ممالک خود را منقسم بسه قسم گردانید بلاد روم و دیار مغرب و فرنگ را با توابع و لواحق بسلم مسلم داشت و تمامی ولایت ترکستان را بتور ارزانی فرمود و عراق و فارس و آذربایجان و خراسان و قهستان را بایرج تفویض نمود و بروایتی ولایات مذکوره را بعد از آنکه بایرج نسبت کرد ایران گفتند.

ص 185 (ج 1): چون مدت پنجاه سال یا شصت سال از سلطنت منوچهر درگذشت افراسیاب بن پیشنگ از جانب ترکستان با لشکر فراوان از آب آمویه عبور نموده ببلاد ایران درآمد ...

ص 338 (ج 2): چون منکوقاآن بن تولی خان بن چنگیزخان در حدود قراقرم و کلوران افسر پادشاهی بر سر نهاد تایجونویان را با سپاه بیکران بضبط ممالک ایران نامزد فرمود و تایجو از جیحون عبور نموده ...

ص 342 (ج 2): اول کسیکه در زمان خلفای بنی عباس طرح اساس استقلال انداخته نام خلیفه را از خطبه ساقط ساخت ابوالطیب طاهر بن حسین بن مصعب خزاعیست که ذوالیمینین لقب داشت و از طاهریان پنج کس در خراسان لوای عدل و احسان برافراشت قریب پنجاه ه چهار سال حکومت خراسان در آن خاندان بود.

ص 532 (ج 2): اما در سنه مذکوره {581 ق} چنگیزخان دربلاد توران بردار ایلا والوس خود شده باندک زمانی استقلال یافت و بسبب مخالفت سلطان محمد خوارزمشاه روی بممالک ایران آورده ...

ص 7 (ج 3): تمامت ولایت مغولستان و ترکستان و را تا سمرقند و بخارا را مفتوح ساخت و بروایتی از آب آمویه عبور کرده و در بلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت ...

ص 367 (ج 4): ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و شکست یافتن بضر ب تیغ امیر شجاع الدین دولنون ارغون: ... محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود را از مرو رود گذرانید و در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه 912 کیفیت اینحال بمسامع بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دار السلطنه هرات است ...

بابرنامه - فارسی: 937 ق / 1530 م {50}

ص 80 - 83: کابل از اقلیم چهارم است در میان معموره واقع شده است. شرقی آن لمغانات و پرشاور و هشنعرو بعضی از ولایات هنداست. غربی او کوهستان هاست که کرنو و غور دران کوهستان است. شمالی او ولایت قندزو اندراب است، کوه هندوکش در میان است. جنوبی او فرمل و نغز و بنو و افغانستان است ...

بخور در ارگ کابل می بگردان کاسه پی در پی
که هم کوه است و هم دریا و هم شهر است و هم صحرا

هندوستانی غیر هندوستان را خراسانی میگویند، چنانچه عرب غیر عرب را عجم میگویند. در میان خراسان و هندوستان براه خشکی دو بندر است، یکی کابل و یکی قندهار. از فرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار بدخشان کاروان بکابل میآید و از خراسان بقندهار میآید. در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است ...

اگرچه سوات، ویجور و پرشاور و هشنغر در اوایل از توابع کابل بوده اما در این تاریخ از جهت افغان بعضی از آنها ویران شده و بعضی از آنها در تصرف افغان درآمده معنی ولایت بودن در آنها نمانده ...

تذکره همایون و اکبر – فارسی: 999 ق / 1591 م {51}

ص 2: از تاریخ سنه 949 که حضرت همایون بادشاه بسبب بی مهری برادران و بیوفائی لشکریان از بکر برآمده متوجه خراسان و عراق و ملاقات شاه طهماسب ولد شاه اسمعیل شده ... و سیر تبریز را که پایتخت آذربایجان است ... و از آنجا مراجعت نموده و قندهار را در اوایل سنه 949 از میرزا عسکری – و کابل را در سنه 952 از میرزا کامران گرفته باز بتخت جلوس نمودند.

تاریخ سند (تاریخ معصومی) – فارسی: 1009 ق / 1600 م {52}

ص 6: و چون ... ولید بر مسند خلافت نشست و حجاج بن یوسف را بحکومت کوفه فرستاد، و او ضبط و ربط عراقین نموده، بسرانجام مملکت کرمان و خراسان و سیستان پرداخت، و خبری از حالات ولایت مکران و سند معلوم نموده بخلیفه عرضه داشت ...

ص 99: چون هلال محرم الحرام سنه 913 طالع شد، محمد خان شییبانی اوزبک با جنود نامعدود و وفود نامحدود مانند مور و ملخ از معبر گزک عبور نموده و عازم تسخیر خراسان گشت.

تاریخ فرشته – فارسی: 1018 ق / 1609 م {53}

ص 35: شرح تفویض نمودن رستم دارایی هند را به سورج: گویند که چون خبر فوت فیروزرای به رستم دستان رسید، بنا بر بی حقیقتی و بی وفایی که از رای

مذکور به وقوع پیوسته بود، نخواست که فرزندانش هم بر مسند سلطنت هند متمکن گردند. پس یکی از سرداران هندو را که سورج نام داشت و در آن اوان به خدمتش شتافته بود بر تخت هندوستان نشانیده خود به ایران مراجعت نمود و او استقلال یافته پادشاه عظیم الشان گشت و از لب دریای بنگاله تا سرحد دکن، جمله حکام، گماشتگان او گشتند ...

ص 59: الپتگین در ایام دولت سامانیه از مرتبه رقیب به درجه امارت ترقی کرده، در زمان دولت عبدالملک بن نوح سامانی به ایالت ولایت خراسان سرافراز گشت ... و چون منصور {بن عبدالملک}، الپتگین را به بخارا طلب داشت از وی متوهم گشته به قدم اطاعت پیش نیامد. بلکه در سنه 351 ق/ 962 م علم طغیان برافراشته با سه هزار سوار غلام خاصه خویش از خراسان به صوب غزنین نهضت فرموده و آن ولایت را به ضرب شمشیر مسخر کرده رایت استقلال برافراشت

ص 96: و سلطان {محمود} در آن زمان مکتوبی به خلیفه عباسی، القادربالله، نوشت که "چون اکثر بلاد خراسان به ما تعلق دارد التماس آنستکه آنچه از بعضی بلاد خراسان که در تصرف عمال ایشان است به عمال ما واگذارند". خلیفه چون چاره نداشت اجابت نموده آنچه از ولایت خراسان در تصرف او بود همه را بتصرف یمین الدوله گذاشت.

ص 100: یمین الدوله با سپاه خاصه و 100 هزار نفر از مردم مطوعت الاسلام که از اقصی بلاد ترکستان و ماورالنهر و خراسان و غیره به نیت غزا آمده به انتظار عزیمت سلطان میبودند، متوجه بلاد قنوج شد

ص 290: سلطان این همه نصایح را بر پسر خوانده و امارت پادشاهی داده او را به جانب ملتان رخصت فرمود و محمد خان جمعی کثیر از مغول، که در سرحد های هند بودند، به قتل رسانیده مملکت خود را از تصرف ایشان برآورد و چون تختگاه ایران به قدوم ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکوخان زیب و زینت یافت، تیمورخان که از امرای عظیم الشان چنگیزخان بود و هرات و قندهار و بلخ و کابل و بدخشان و غزنین و غور و بامیان تعلق به او داشت، به واسطه تاخت و تاراج و انتقام بعضی از خویشان و قومان او، که در سنوات سابق در جنگ محمد سلطان هلاک شده بودند، با بیست هزار مغول میان لاهور و دیپالپور درآمده و آن حدود را تاخت و تاراج کرده متوجه ملتان شد.

ص 363: در ذکر سلطنت علاوالدین خلجی: میخواهم دهلی را به یکی از معتمدان درگاه سپرده همچو اسکندر رومی به عالم گیری و اقلیم گشائی مشغول کردم. اول خراسان و ماورالنهر و ترکستان را گرفته ... و فارس و عراق عرب و عجم و شام

و روم و فرنگستان را به تیغ جهانگشا مسخر سازم و ... همچو اسکندر مشهور گردم.

ص 452: چون امیر نوروز، داماد ترمشزین خان که پادشاه زاده جغتایی بود، و بسیاری از امرای هزاره چون به هندوستان آمده نوکری سلطان محمد اختیار کردند و از عراق و خراسان نیز شاهزادگان و امیران و بزرگان به ملازمت رسیدند، و ایشان فتح ایران و توران به سهولت وانمودند.

ص 25 (ج 2): و در سنه 1510/916 م چون میان مملکت شاه اسماعیل پادشاه ایران، و شییبانی خان فاصله نماند اوزبکان متعرض سحد قزلباش می شدند، شاه اسماعیل ایلچی پیش شییبانی خان فرستاده نامه نوشت که دست تعرض از دامن مملکت عراق کوتاه سازد و این بیت در آن درج کرد:

نهال دوستی بنشان که کام دل به بار آرد درخت دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

شییبانی خان در جواب نوشت که دعوی سلطنت و معارضه پادشاهان کسی را می رسد که آبا و اجداد او پادشاه باشند، به خویشی تراکمه آق قویلو دعوی خلافت نمودن معنی ندارد و نیز وقتی سلطنت به تو می رسد که مثل من پادشاهی وارث اقالیم سبعة در میان نمی بود. و عصا و کجکول به تحفه فرستاد که میراث پدر تو و کار تو این است. و اگر قدم از حد خود فراتر نهی از سر خود بیندیش.

شاه اسماعیل در جواب نوشت: اگر سلطنت به میراث می بود از پیشدادیان به کیانیان نمی رسید و به چنگیزخان و به تو خود از کجا می رسید:

عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند

من نیز همین میگویم. اینک رسیدم به جنگ بیرون آی. دیگر سخنان در مصاف گاه گفته خواهد شد و الا این چرخ و دوک که فرستاده ام پیش نه و در پس کاری که به تو لایق است بنشین.

متعافب نامه، شاه اسماعیل روان شد و حکام اوزبک را از ممالک خراسان به در کرده تا مرو هیچ جا عنان نکشید ... شیبک خان را با تمام مردم هلاک ساختند.

ص 127 (ج 2): جنت آشیانی {همایون} متوجه آن جانب شده در ماه جمادی الاول سنه 1544/951 م با پادشاه ایران شاه طهماسب بن شاه شاه اسماعیل صفوی ملاقات فرموده تعظیم و تکریم و ضیافتی که لایق به حال چنان مهمان و مهمانداری تواند بود به تقدیم رسانید.

ص 484 (ج 2): وبعد از تمام آن قصر مشتری مقام، خسرو سپهر احتشام، از بام تا شام، دوستکام به شرب مدام و عیش و عشرت بردوام قیام و اقدام می نمود و چنانچه شرط جهانداری است به امور سلطنت نمی پرداخت، از عراق و خراسان و ماورالنهر و لاهور و دهلی، هر جا که لولی و خواننده و سازنده بود، این خبر شنیده، روی به دکن آوردند، و همچنین، قصه خوان و شاهنامه خوان و شاعر و ندیم از اقصای جهان در درگاه او جمع شده، احمد آباد بیدر رشک ایران گردانیده و مردمان دارالخلافة کوچک و بزرگ به مقتضای الناس علی دین ملوکهم به همین کار مشغول شده پیران خرّقه پوش خانقا را در رهن می‌کده ها کردند و شیخان سجاده نشین معتکف خرابات گشته، به پای خُم نشستند.

تذکره مقیم خانی - فارسی: 1116 ق / 1704 م {54}

ص 66: در تاریخ 569 بود که چنگیز خان بر بلاد شرق بر تخت جهانگیری نشست و ... خانان مغول و ترکستان را بالکل بر انداخت ... مملکت ختا و ماورالنهر و خراسان و عراقین و رومات و اکثر بلاد شرق و غرب را در تصرف آورد ...

ص 99: و اسکندر خان پدر خود را از کرمینة طلبیده بر تخت بخارا نشانیده و خود بعزم کشورگشائی و تسخیر ممالک متوجه شد و تمام عرصه ماورالنهر و ترکستان و کاشغر و دشت قبیچاق و بلخ و بدخشان را مسخر نموده قصد استخلاص ملک خراسان کرد و آن ملک را از دست شاه عباس ولد شاه طهماسب تا مقام "یرکوپرک" که اقصای خراسان است گرفته به قلبابا کوکلتاش که از قدیم الخدمتان او بود داد. و قلبابا مدت 12 سال در شهر هرات بوده به حکومت کل ممالک خراسان لوای عزت می افراشت.

ص 128: و چون خبر قتل و عام جماعه قرابی معلوم شاه عباس والی ایران شد، خود او با لشکری حساب از راه مرو به اندخو و شیرغان آمده قلعات و قصبات آن حدود را منظور نداشته در ملک آنچه در آمده سرادقات کینه را بر افراشت.

ولی محمد خان این خبر را به برادر خود عرضه نمود. آن خسرو شیردل، نظر بر جمع امرا کرده به جمع کردن لشکرتوران ساخته فرمود که هر کس در رکاب سعادت حاضر است همراه من عازم شود ...

ص 130: شاه عباس با معدودی چند به هزار تردد گریخته به صوب ایران شتافت و بعد از آن فتح، باقی خان به جانب بخارا عازم شده قواعد سلطنت و بسط پادشاهی در ایام او رواج یافته و بند و بست مملکت داری و قواعد سپاه و رعیت در عهد او تازه گردید.

ص 134: در آن وقت ولی محمد خان به شکارگاه "قرشی" نزول فرموده بود. این خبر را شنیده دانست که امرای مخالف کرده اند. بی جنگ و جدال نیمه شبی با دو پسر خود گریخته راه خراسان و عراق پیش گرفته به حضور شاه عباس کوچک که والی ممالک ایران بود رفت. شاه عباس او را محترم داشته شرایط مهمانی را به ظهور آورده و به موجب خواهش او هشتاد هزار قزلباش را لشکر همراه او کرده بر سر امام قلی خان فرستاد.

جهانگشای نادری - فارسی: 1171 ق / 1758 م {55}

ص 2: و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردید، و رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت، چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفه غلجائی، و درهرات ابدالی، و در شیروانات لکزیه، و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب، و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود، و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور به خرسوار، و در جوانکی عباس نام، و در گیلان اسماعیل نام، و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته، گروه رومیه نیز آذربایجان را از یک سمت آرپه چای تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی کزار بتصرف درآوردند، و روسیه هم نیز از باب الابواب دربند تا مازندران جمیع دارالمرز را متصرف گشته و همچنین ترکمانیه صاین خانی استرآباد، که اکثر اوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بودند، و الوار بختیاری و فیلی، و اکراد اردلان، و اعراب حویزه و بنادر، حتی گوشه نشینان میان ولایت، سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی و خود فروشی کردند.

ص 371: جواب بحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل بر این که پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود. بعد از آنکه باقتضای تقدیر الهی سلطنت ایران بسلسله علیه صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله بلخ با توابع بتصرف اوزبکیه، و کابل و توابع بتصرف سلاطین هند، و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه درآمد.

تاریخ احمد شاهی محمود حسینی - فارسی: 1187 ق / 1773 م {56}

ص 54: و پس از نگارش داستان جلوس جاوید نشان و گزارش برخی از وقایع رکاب ظفر توامان، مجملی از نفاق امرای ایران و برهم خوردگی مملکت خراسان و ترقی و تنزل علی شاه و شاهرخ شاه و میر علم خان را نیز به جهت ربط مدعا و ظهور بلند اقبالی خدیو کشورگشا، درین صفحه سعادت انتمای نگارم و صادرات

ممالک موضوعه ایران و ترکستان و هندوستان و غیره و قلمرو آن حضرت را با محاربات و فتوحات خاقانی ... خود شرف اندوز رکاب ظفر انتساب بوده ام و همگی را به رای العین مشاهده کرده ام، به قید تحریر و تسطیر می آورم ...

ص 125: علی شاه چون قافیه زندگانی از این قحط و پریشانی برسکنه و اهالی {خراسان} دیده، همگی امرای خراسان و عراق را که همراه او بودند، طلبیده در باب رفتن خود از آنجا ... مشاوره ورزید. امرای خراسان به عرض رسانیدند که اول به تسخیر ملک قندهار و اطراف آن دیار پرداخته و آن ولایات را از اصداد و اغیار خالی ساخته و سرکشان ترکستان را نیز گوشمال بلیغ داده، اعلام تسلط به جانب عراق باید افراخت و سهراب و معیر الممالک که از اهل عراق بودند، عرض نمودند که اول رفتن شهریار به طرف قندهار لزوم ندارد ... بعد از مطارحه و مشورت ... براین قرار یافت که، اول سردار را با ده دوازده هزار سوار به سمت هرات و استحفاظ آن حدود تعیین ساخته، خود به مملکت عراق پرداخته، سال دیگر با قشون های آن حدود مراجعت به طرف قندهار کرده و آن ملک را با ممالک موضوعه به تصرف درآورده و از آنجا عزیمت هند و توران نمود.

ص 129: علی شاه میخواست که قندهار را متصرف شود و توران و ایران و سایر اقالیم زیر آسمان مسخر او گردد ...

ص 676: در ابتدای این سال {1186} کدورت اشتمال که ایام انقضای حیات همایون و هنگام ارتحال شاهنشاه سعادت مقرون بود، رای صواب نما اقتضای آن فرمود که موازی بیست هزار نفر از غازیان رکاب ظفر پرور را به سعادت مند بلند اختر شاهزاده اسکندر داده، مامور به توقف الکای پیشاور فرمایند و پادشاه تائید سپاه، تیمورشاه را که صدمه سطوت و صولتش جگرگسل گردن کشان ترکستان و قوت اقبال دشمن مآلش زهره گداز نام آوران ممالک ایران است، به دار السلطنه هرات رخصت معاودت عنایت نمایند و خود که به سبب ضعف و وهن قوای جسمانی طاقت و توانائی کشورگشائی و جهان آرائی نداشتند، در احمدشاهی نشست، به معالجه و مداوای آن عوارض متضاده بپردازند.

گزارش سلطنت کابل الفنسنتون - انگلیسی: 1230 ق / 1815 م {57}

ص 98: سلطنت کابل این سرزمین ها را در برمیگیرد: افغانستان و سیستان، با بخشی از خراسان و مکران، بلخ با ترکستان و کیلان، کتور، قندهار، سند، کشمیر، با بخشی از لاهور و بخش بزرگتر ملتان.

ص 105: افغانان نام عمومی برای کشورشان ندارند؛ ... بنا براین من این نام {افغانستان} را برای کشوری بکار خواهم برد که هم اکنون حدود آنرا شرح دادم. بیشتر بخشهای سرزمین افغان تا غرب مقر در استان مهم و بزرگ خراسان داخل است و بخش باقیمانده خراسان (که مرزهای آنرا بااحتمال میتوان توسط آمو، بیابانی که آمو در آن روان است، دشت نمکزار و دریای خزر تعیین کرد) در ایران است. گویند که کرمان هم روزگاری در خراسان داخل بوده است؛ چنانکه سیوستان هنوز هم مکرر داخل خراسان شمرده میشود.

ص 158: آنان نام عمومی برای کشور خویش ندارند؛ ... نامی که توسط ساکنان سرزمین به تمام کشور اطلاق میشود خراسان است اما واضح است که بکاربرد این نام درست نیست؛ زیرا از یکسو تمام سرزمین افغانان در محدوده خراسان داخل نیست و از سوی دیگر در بخش مهمی از آن ایالت، افغانان ساکن نیستند.

تاریخ ایران جان ملکم - فارسی (انگلیسی 1245 ق / 1829 م): 1293 ق / 1876 م {58}

ص 7: حدود ایران تغییرات بسیار یافته ... از جانب جنوب بخلیج فارس و دریای هند و از سمت مشرق و شمال و مشرق بآب سند و رود جیحون منتهی میشود شمال آن ببحر خزر و کوه البرز و مغرب آن بنهر فرات پیوندد. بعضی از ارباب جغرافیای ایران حدود قدیم این ملک را زیاده وسعت میدهند چنانچه چهار دریا را که عبارت از بحراسود و بحر احمر و دریای خزر و خلیج فارس و شش رود عظیم که فرات و دجله و ارس و جیحون و رود پنجاب و نهر اتل باشد همه را در داخل حدود این ملک میگیرند...

بستان السیاحه شیروانی - فارسی: 1247 ق / 1831 م {59}

ص 234: خراسان رکن اعظم کشور ایران است و مملکتی است مشهور جهان مشتملست بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار همگی از اقلیم چهارم و محدود است از مشرق بملک زابل و توران و از مغرب بولایت عراق و طبرستان و از جنوب بکرمان و قاین و سیستان و از شمال بخوارزم و جرجان. اکنون تمامت بلاد قاین و مفاز و جرجان و سیستان و بعضی بلاد طبرستان از مملکت خراسان محسوب میشود. ولایت خراسان بر چهار بلوک محتویست: اول طخارستان، دویم مرو شایجهان، سیم نشابور، چهارم هرات ...

پوشیده نماند که لفظ خور در لغت فرس خورشید را گویند و سان محل و مکانرا نامند. چون آنکشور سمت مشرق ایران افتاده لهذا آنملک را خراسان نام نهاده اند یعنی محل برآمدن آفتاب ...

در سنه 129 هجری ابومسلم مروزی از نژاد گودرز و از داعیان دولت بنی عباس خروج و بر اورنگ امارت عروج فرمود و آنولایت را از مروانیان استرداد نمود. در زمان خلافت مامون ابن هارون ملوک طاهریه ظهور کردند و تمامت خراسان را در تصرف آوردند. در سنه 277 هجری ملوک سامانیه در آنولایت کوس استقلال زدند و در زمان المطیع لامرالله بن المقتدر بالله سنه 357 هجری سلاطین غزنویه در غزنین و بلخ و نواحی آن ظهور نمودند و در زمان الطایع بالله بن المطیع بالله جمع خراسانرا مسخر کردند و در اوقات خلافت القايم بالله بن القادر بالله در سنه 438 هجری آل سلجوق بکشور خراسان استیلا یافتند و در هنگام خلافت المقتضی بالله بن المستظهر بالله در سنه 543 هجری ملوک غور بر اکثر بلاد آندیار مستولی شدند و در زمان المستنجد بالله بن المقتضی بالله در سنه 551 هجری خوارزم شاهیه آنملک را مسخر نمودند و در روزگار الطاهر بالله بن الناصر بالله در 617 هجری چنگیز خان از جیحون گذشته و آنولایت را بکشود و اکثر اهالی خراسانرا قتل نمود و در ایام دولت المستنصر بالله بن الطاهر بالله در سنه 641 هجری ملوک کرت بحکم آل چنگیز در بلده هرات و نواحی آن مقتدر گردیدند و در سنه 737 هجری امرای سربداران در سبزوار و توابع آن بامارت رسیدند و در سنه مذکور بطغیان تیموریان در جرجان و مضافات آن خروج کردند و در سنه هفت صد و شصت و اند هجری امرای جغتائی در بلاد بلخ و نواحی آن ظهور نمودند و در سنه 781 آل تیمور در آندیار مستقل شدند و در 923 هجری شاهی بیک خان ازبک آنملک را مسخر کرد و در 926 هجری شاه اسمعیل صفوی از تصرف ازبکان برآورد و بعد از چندگاه عبید خان و عبدالله خان و عبداللطیف خان از جماعت ازبکان بحکم آنکه هرکسی پنجروزه نوبت اوست، چند سال علی سبیل الاختلال حکومت نمودند، آنگاه اولیای صفویه تصرف نمودند.

بعد از انقراض دولت ایشان هرج و مرج تمام باحوال اهالی آنمقام راه یافت. آخر الامر نادرشاه ابن امامقلی بیک افشار در حدود سنه 1145 با هزاران زحمت و رنج آنملک را تصرف نمود.

بعد از انقراض دولت نادری تا حال که سنه 1247 هجریست امرای آندیار بطریق ملوک الطوائف مسلوک دارند و چندین طایفه در آنملک حکومت گذارند: اول اولیای دولت قاجاریه از بسطام الی مشهد مقدس، دویم جماعت افغان در هرات و نواحی آن، سیم ترکمان در بادغیس و سرخس و غیره، چهارم ازبکیه در بلخ و توابع آن، پنجم جماعت افشار در اندخوند و شبرغان، ششم فرقه جلایر در کلات، هفتم حکام بخاری در مرو و توابع آن، هشتم طایفه قرائی در تربت جام حیدریه، نهم قوم هزاره در باخزر، دهم تیموری در خواف و لواحق آن، یازدهم قبایل عرب در تون و طبس و فرقه در قاین، دوازدهم طایفه کرد در خوشان و چناران، سیزدهم جمعی در غورو غرجستان، چهاردهم گروهی ازبک در خلم و قندز،

پانزدهم از ترکمان در مهنه و نسا و جمعی دیگر از هزاره در جبال هرات و غیره. از اینها که مذکور شد در گوشه و کنار بسیاریند که سرطاعت بهیچکس فرو نیارند. فقیر گوید خراسان همواره مرکز سلاطین جم شوکت و مقر خواقین فریدون حشمت بوده و جمعی از اصحاب ائیمه اطهارند که از آندیار ظهور نموده اند چندان حکمای عظام و عرفای کرام و علمای ذوی الاحترام و شعرای عالی مقام از آنجا ظهور کرده اند که زیاده از چند و چون و از شماره بیرونست.

ص 124: مخفی و پوشیده نماند که قدیم الزمان ایران را پارس گفتندی، چه که پارس ابن پهلو ابن سام ابن نوح آن ملک را آباد نموده و باسم خویش موسوم کرد و عربان پا را بفا مبدل نموده پارس گفتند. جمعی از مورخان گویند پارس ابن طهمورث ابن کیومرث آن ملک را عمارت کرد و عموم اهل سیردر خصوص اینخبر متفقند که چون فریدون مملکت خود را بسه قسمت تقسیم نمود ملک ماورالنهر را که بتوران شهرت دارد و جانب شرقی ایران واقع شده بتور عنایت فرمود و مرزبوم روم که سمت غربی ایران اتفاق افتاده بسلم مسلم داشت و کشور ایرانرا بکف کفایت ایرج گذاشت بدانجهت بایران موسوم گشت. قدیم الایام وسعت آنمقام از لب فرات تا کنار جیحون طولاً و ازباب الابواب دربند الی ساحل عمان عرضاً بوده و بمرور دهور و کرور شهور هرولایتی باسم صاحب ایالتی مسمی گردید.

آندیار مشتمل است بر اقلیم دویم و سیم و چهارم و پنجم و مربی اکثر بلادش آفتابست و در آنمکان جبال و تلال بیشتر از دشت و بیابانست و محدود است از طرف مشرق بولایت توران و کابلستان و از سمت جنوب بدریای عمان و از جانب مغرب بملک عرب و شام و روم و از جهت شمال بجبال البرز و بحر خزر و مشتملست بر 22 ولایت. بدینموجب اول آذبایجان، دویم اران، سیم ارمن، چهارم جیلان، پنجم خراسان، ششم خوزستان، هفتم زابلستان، هشتم سجستان، نهم شیروان، دهم طبرستان، یازدهم طالش، دوازدهم عراق عجم، سیزدهم عراق عرب، چهاردهم فارس، پانزدهم قهستان، شانزدهم کرمان، هفدهم گرجستان، هجدهم کردستان، نوزدهم کوه کیلویه، بیستم موغان، بیست و یکم مفازه، بیست و دویم مکران و هریک از ولایات مذکور مشتملست بر بلاد معمور و قصبات مشهور و مواضع خوب و مراتع مرغوب و جبال بسیار و تلال بیشمار و صحاری پر نخجیر و براری دلپذیر. گویند ملک دیاربکر و داغستان و بلوچستان بلکه تا حد ارزنجان روم از کشور ایرانست.

سفرنامه گادفری (غزنی، کابل و افغانستان) – انگلیسی: 1256 ق/ 1840 م {60}

ص 102 – 104: ما در دوازدهم جون آخرین صعود را نموده و بر سرکوه خیمه زدیم که بلند ترین نقطه کوتل دربین دیر هبند و غزنی است ... هوا با نباتات خوشبو معطر شده بود. یکتعداد درختها اینطرف و آنطرف پراکنده بود که عمدتاً زیتونهای

وحشی و بته های کوهی بودند. منظره صعود چنین بود. نسیم دلآویزی از سمت شمال میوزید، ناگاه یک پتان فریاد زد: "خراسان! خراسان!" و افزود: "صاحب! صاحب! یک رایحه این نسیم ارزش یک لک روپیه در هندوستان دارد". من با او کاملاً موافقت کردم.

ما بعداً آخرین سرچشمه دریای گومل را دیدیم که تقریباً یک جویچه بود. من از قله کوه گذشته و از نوشیدن آب جویباری که رو بیائین و بطرف غرب جریان داشت، لذت بردم. همه "خراسان! خراسان!" فریاد زده و قرار معلوم همه افراد کاروان می دانستند که منظره آن کشور در پیشروی شان قرار دارد. باید متذکر شوم که منظور لوهانیها در بحث خراسان، محدوده خراسان اصلی نیست، اما این نامگذاری را مثل دوره بابر، تا دامنه های غربی کوههای سلیمان گسترش میدهند.

اولین و برجسته ترین نما در مقابل ما سلسله کوههای نارواه در شمالغرب قرار داشت که قله های آن پوشیده از برف بود. جهت کابل و غزنی بطرف غرب، کندهار بطرف جنوبغرب و تخت سلیمان و دیر هبند در جنوبشرق قرار داشت. معلوم میشد که یک مسافرت یک روزه کافی است تا ما را به جلگه غزنی برساند؛ در ماورای آن سلسله های کم ارتفاع چشم ما را به افقهای غربی رهنمائی میکرد. ترمامیتر در نیمه روز نشان دهنده 84 درجه در سایه بوده و نقطه غلیان آن یک ارتفاع حدود 8 هزارفوت را بدست میداد.

آریانای ویلسن - انگلیسی: 1257 ق / 1841 م {61}

ص 119 - 122: نام آریانا شاید بندرت با دقتی که شایسته آنست توسط نویسندگان قدیمی و یا مفسرین معاصر آن استعمال شده باشد. این نام توسط هر دو منبع غالباً بطور نادرست با نام آریا مغشوش گردیده؛ و یا گهگاه در مواردیکه تفاوت آن درک شده، باز هم بطور دقیق نشان داده نشده است. از اینکه این نام در زمان های اولیه برای یونانیان شناخته شده باشد، مورد شک و تردید است. آریانا توسط هیروdotس تذکر داده نشده، باوجودیکه او درباره اری صحبت میکند: بآنهم معلوم میشود که او آگاهی ناقصی درباره این نام دارد، ... طوریکه او میگوید که پارسیان قبلاً خود را بنام ارتای نامیده و مادها اصلاً اری میباشند. در زمانهای بعدی تشخیص بهتری صورت میگیرد، با وجودیکه پتولیمی ذکری از آریانا ندارد، بطور کامل توسط سترابو توضیح شده و پلینی میگوید که دربرگیرنده اری با مردمان دیگر است. لذا میتوان استنباط کرد که این موضوع برای مقامات ذیصلاح، راویان معاصرتهاجم الکساندر معلوم بوده و آنها این نام را از بومیان کشور اشتقاق نموده اند که همیشه در بین آنها واضح بوده و در واقعیت، همان ایران یعنی نام اصلی پرشیای کهن است.

با وجودیکه بعضی اشکالاتی در متن سترابو بارتباط مرزهای اریانا وجود دارد، بآنهم آنها بسیار زیاد مهم نبوده، وسعت عمومی و موقعیت کشور نام نهاد را متأثر نمیسازد. در مرزهای شرقی و جنوبی عدم توافقی وجود ندارد. مرز شرقی اریانا اندوس و جنوبی آن بحر هند است از دهانه اندوس تا خلیج فارس. مرز غربی در جایی گفته میشود که یک خط فرضی کشیده شده از دروازه کسپین تا کرمانیا است. در جای دیگر از قول ایراتوستینیز گفته میشود که یک خط جدا کننده پارتینی از مادها و کرمانیا از پارتیکینی و پرشیا - که دربرگیرنده تمام یزد و کرمان باستانهای پارس میشود. گفته میشود که مرزهای شمال، کوههای پاروپامیزان و یا همان کوه های است که ادامه آن مرزشمالی هند را میسازد. در جای دیگری گفته میشود که ... این نام دربرگیرنده بعضی حصص پرشیا و مادها و همچنان تا شمال بکتریانها و سغدیانها بوده و بطور مشخص گفته میشود که بکتریانها یک بخش اصلی اریانا است ... یک دلیل آشکار برای سترابو جهت شامل ساختن حصص شرقی پارسیان، بکتریان و سغدیان با مردمان اریانای جنوب هندوکش عبارت از وابستگی زبان آنهاست "چون در اکثریت موارد دارای زبان واحد اند" ... بدون تردید زبان مردمان اکثریت این مناطق تا اندازه زیادی یکسان بوده و درواقعیت، آنها باشندگان بومی کشور واحدی اند.

حالا نمیتوان تردید داشت که اریا و اریانا و یکتعداد نامهای قدیمی که اریا عنصر متشکله آنست، ... با واژه هندی اریا ... ربط دارد. مطابق مانو، اریاورته ... در بین کوههای هیمالیا و ویندهای ... تا بحیره غربی قرار دارد ...

لذا گفته میتوانیم که ایبریا و ایبریا و اریانا واژه های کهن پارسی میباشد که بشکل اریا در نامگذاری مناطق هندوها، بشکل ایران درسکه های شهزادگان ساسانی و بشکل اریانا توسط یونانی های عهد الکساندر ثبت و استعمال شده اند.

سفرنامه کابل بُرنس - انگلیسی: 1258 ق / 1842 م {62}

ص 54 - 55: شکارپور یکی از شهرهای درجه اول در تجارت اندوس {رود سند} بشمار میرود... این شهر به فاصله 28 میل در غرب اندوس و نزدیک مرز شمالی سند قرار داشته و فاصله آن از بندر بوگر نیز همین حدود است. این شهر بطرف مرز شمالی سند تا روزان در مسیر راه کندهار و کلات از طریق کوتل مشهور بولان وسعت دارد: طوریکه تاجران همیشه از شکارپور و دیره غازی خان (شهری بالاتر از آن)، بنام "دروازه های خراسان" یاد میکنند، نامی که در اینجا مشخصه سلطنت کابل است.

ص 80: درواقعیت دیره غازی خان و شکارپور، طوریکه قبلا گفتم، همیشه توسط مردم بحیث دو "دروازه خراسان" شناخته میشوند.

تاریخ احمد – فارسی: 1266 ق / 1850 م {63}

ص 5 – 7: در بیان جلوس فرمودن احمد شاه ابدالی بر سریر جهانبانی خراسان ... چون احمد شاه از انتظام ملک قندهار و کابل و پشاور و بعضی از ملک خراسان فراغت حاصل کرد قصد تسخیر هندوستان پیش نهاد ...

ص 54: بوقت یورش کردن محمد شاه پادشاه نبیره فتح علیخان قاجار پادشاه ایران بر هرات که دروازه شهر خراسان است بقصد تسخیر آن شهر شجاع الملک را بموجب درخواست او افواج کثیره همراه کرده در کابل و قندهار فرستاد و بعد رسیدن در آنجا سرداران انگریزیها او را بر تخت سلطنت خراسان بدین سبب که ملکش موروثیست نشانید و از طرف او در تمام آن ملک عمل نمودند ...

فرهنگ جغرافیای یونانیها و رومیها – انگلیسی: 1270 ق / 1854 م {64}

ص 210 (ج اول): آریانا نه در تاریخ هیرودوتس {425 ق م} ذکر گردیده، نه در گزارش تاریخی ارین {146 م}، نه در جغرافیای پتولیمی {168 م} و نه در فرهنگ جغرافیای ستیفانوس بیزنتینوس {قرن 6 م}. آریانا بطور کامل توسط سترابو {24 م} توضیح گردیده و پلینی {79 م} هم میگوید که {آریانا} شامل اری با قبایل دیگر است.

برداشت سترابو از وسعت و قلمرو آریانا را میتوان از مقایسه نظرات متفاوت او در باره آن بدست آورد. او در مورد مرزهای شرقی و جنوبی آریانا نظر واحد دارد: مرز شرقی را اندوس {سند} و مرز جنوبی را بحر هند از دهانه اندوس تا خلیج فارس میداند. اما در مورد مرز غربی دو نظر دارد: در مورد اول مرز غربی را یک خط فرضی از دروازه کسپین تا کرمانیا و در مورد دوم مرز غربی را (از ایراتوستینز، 194 ق م، نقل میکند) یک خط جدا کننده پارتینی از میدیا، و کرمانیا از پارتاسینی و فارس میداند (که شامل تمام یزد و کرمان معاصر باستانهای فارس میشود).

در مورد مرزهای شمالی نیز دو نظر میدهد: در مورد اول مرزهای شمالی آریانا را کوههای پاروپامیزانها {هندوکش} میداند که ادامه آن مرزهای شمالی هند را میسازد. در مورد دوم، مطابق اپلودوروس (120 ق م) نام آریانا را نه تنها شامل بعضی مناطق فارسها و مادها، بلکه شامل بکتریانها و سغدیانها در شمال نیز میداند. چون باشندگان تمام این مناطق تقریباً با یک زبان واحد صحبت میکنند. پلینی چهار ایالت غرب رود سند یعنی گیدروزیان، اراکوزیان، اریا و پاروپامیزوس را مربوط هند میداند در حالیکه سترابو آنها را متعلق به آریانا میداند.

ظفرنامه خسروی – فارسی: 1279 ق / 1862 م {65}

ص 176: گفتار در بیان یورش امیر صاحبقران ظفر قرین معدلت آیین کرت سوم از پایتخت توران زمین به جانب ممالک فرغانه زمین و فتح نمودن ملک خوفند و خجند و اندجان و مرغینان و کاسان و شهر خان مع توابع و لواحق آن تا به سرحد ولایت‌های کاشغر و یارکند و به آسانی به دست آمدن دارالملک بلاد تاشکند و ترکستان و سرپای دشت قیچاق تا به سرحد شرق قرغیز مع ایلاتیه قرغیز و قزاق و قلماق تا حدود مملکت روس.

ص 221: شاه طهران در آن اوان جعفر نام سرهنگ خود را سرآمد نموده، به همراهی بیست هزار لشکر به جانب ولایت سرخس فرستاد. لشکر فرموده آن آمده سرخس را محاصره نموده به تنگ آورده بود که کلانان تکه عهد و پیمان نموده برآمده، جعفر خان را دیده بیلاکات و افره کشیدند. با وجود آن عهد و پیمان سردار لشکر چندی از کلان شونندگان نام آور جماعت تکه را آق اویلی نموده کوچانیده گرفته به جانب ایران زمین مراجعت فرمود.

تاریخ سلطانی – فارسی: 1281 ق / 1864 م {66}

ص 10 – 13: افغانستان مملکتی است وسیع و کشوریست منیع در بین هندوستان و ایران و ترکستان افتاده و دولت روس و انگلیس و ایران بدان روی تسخیر نهاده ... چون سرحد شمال این ولایت جبل هندوکش است ... و این کوه سر بلند بسان سد سکندری فاصل ترکستان و افغانستان گردیده ... دارالملک این ولایت شهر کابل است که مابین دو کوه واقع شده است جمعیتش به پنجاه هزار نفس میرسد در جنب شمالش امیر شیر علیخان شهری مسمی بشیرپور بنیاد نهاده است که تا حال ناتمام افتاده است ... دیگر قندهار است ... جمعیتش از افغان و ملل غریبه بچهل هزار میرسد ... دیگر هرات ... بیست و هشت هزار جمعیت دارد ...

حیات افغانی حیات خان – انگلیسی (فارسی: 1282 ق/ 1865 م): 1291 ق / 1874 م {67}

ص 1 – 3: از افغانستان در کتب قدیم هندوان بنام بلهیک- دیس یاد میشود. پارسیان آنرا بنام زابلستان و کابلستان و پس از اشغال یونانیان بنام باختر یا بکتر یا نامیده شده است. فاتحین مسلمان قسمت غرب کابل و قندهار را بنام خراسان (که اصلاً توسط انوشیروان گذارده شده است) نامیده اند که هرات مرکز آن بوده و قسمت شرقی آنرا بنام روه یا "کوهستان" یاد کرده اند ... نام کشور بصورت واضح از نام قوم غالب (حاکم) در آن اشتقاق شده ... مرز شمالی آنرا سلسله کوه‌های هندوکش از

ترکستان جدا میکند، در غرب آن فارس قرار دارد، جنوب آن بلوچستان است... در شرق توسط دریای سند از پنجاب جدا شده است... هزارستان شامل افغانستان نیست

یادداشت‌های راورتی - انگلیسی: 1293 ق / 1876 م {68}

ص 329 - 330: این سلسله کوه‌های بزرگ {سلیمان} که در بین کندهار و دیره جات قرار دارد طولاً از دره خیبر و جلال آباد در شمال تا سیوی و دادر در جنوب حدود 300 کوه بوده و پهنای آن حدود 100 کوه میباشد. در این محدوده که ساحه وسیعی را دربرمیگیرد، دره‌ها و جلگه‌های متعددی وجود دارد؛ در اینجا و بخصوص در مجاورت و اطراف کاسی - غر یا شیوال بود که قبایل افغان مطابق به عنعنۀ ایشان، اولاً مسکن گزیده و متعاقباً بتمام جهات گسترش یافتند. همین محدوده فوق‌الذکر عبارت از افغانستان اصلی میباشد... نام اصلی منطقه افغان از نقطه بنام تیراه و کاسی-غر ایجاد شده است، جائیکه زیارت حضرت سلیمان قرار دارد کوه‌ها بسیار بلند بوده و بطور مداوم پوشیده از برف است. در مسیرهای مجاور آن بطرف غرب، جنوب و شرق و نزدیک به ساحات پوشش‌نگ، شال، سیوی، و دیره جات آب بسیار کمیاب، زراعت غیرکافی و باشندگان آن کم میباشد...

مؤلف تذکرت الملوک بطور دقیق میگوید که: "افغانستان از کاسی غر تا مرزهای ولایت کندهار وسعت دارد، طوریکه در تشکیلات سلطنت صفویه قرار داشت".

ص 469 - 470: افغانها منطقه قسمت غربی سلسله کوه مهتر سلیمان را همیشه بنام خراسان یاد کرده اند؛ ما در اینمورد شهادت گادفری را در سفرنامه "غزنی، کابل و افغانستان" در اختیار داریم... منظور نوهارنیه‌ها و لوهارنیه‌ها اینستکه، طوریکه او نشان میدهد، تا پای سلسله، او بعداً ایستاده شده و خراسان را مینگرد، طوریکه از فریادهای تمام جوانب باثبات میرسد، و قتیکه تقریباً به قلعه میرسند و از افغان که خیز زده و میخواید اولین منظره آنرا مشاهده کند. محل "کوه‌های پشتو، یا مطابق بومیان، مرز خراسان و هند" چندین منزل قبل از رسیدن به سرکوه یا قلعه کوه‌ها قرار دارد... کتاب ممالک و مسالک و یکتعداد آثار دیگر نشان میدهند که غزنین و ساحات آن... شامل خراسان بوده است، و در نقشه‌های خراسان و غور موجود در این اثر، یک ساحه وسیع شرق دریای هیرمند، و در جنوبشرق تا سیوی مناطقی اند که در بین خراسان و هند قرار دارند.

مؤلف متذکره میگوید که غزنین مثل کابل دروازه هندوستان است. مرز طبیعی شمال خراسان از زمانهای قدیم اکسوس بوده است... در زمانهای قدیم، بسیار پیش از ظهور اجداد قبایل افغان، این محل {زابل} یکی از جبهات مستحکم جانب هند بوده است؛ و در زمان اولاده قیس- عبدالرحمن با نام فامیلی پتان که تعدادشان به چند صد نفر نمیرسید و حالا به صدها هزار میرسد، رو به زوال رفته و متروک

میشود (مانند پکتویس، گنداری، اپاریتای، ستاگیدای و دادیکای. از زمان هیرودوتس که قصه های جالب شرق دور را از سربازان مزدور و بیسواد موجود در ارتش پارسیان شنیده، چه تعداد قبیله بخصوص در این محل نابود شده و یا چه تعداد ظهور نموده، شگوفان شده، پوسیده، بیجا شده و یا منقرض گردیده، واقعیتی است که متاسفانه نمیتوان به آسانی رد پای آنها را گرفت!).

تبارشناسی افغانستان بیلو - انگلیسی: 1308 ق / 1891 م {69}

ص 9 - 10: منطقه ای که حالا افغانستان نامیده میشود آریانای قدیم یونانیها است ... نام افغانستان طوری که بمناطق فوق اطلاق گردید بصورت عام توسط مردم آن، نه شناخته میشود و نه کاربرد دارد ... این نامی است که باین مناطق توسط همسایگان و بیگانگان بارتباط نام قوم غالب در آن داده شده ... خراسان نامی است که مردمان این منطقه برای کشورشان بکار میبرند در حالیکه خارجها آنرا افغانستان میخوانند ... پتولیمی آریانا را به هفت ولایت مارگیانا (مرغاب یا مرو)، باکتریانا (بلخ و بدخشان و حالا ترکستان افغانی)، آریا (هرات)، پاروپامیزوس (هزاره و کابل تا اندوس بشمول کافرستان و دردستان)، درنگیانا (سیستان و کندهار)، اراخوزیا (غزنی و کوههای سلیمان تا اندوس) و گیدروزی (کاچ و مکران یا بلوچستان) تقسیم میکند.

تبصره: تقسیم بندی آریانا به هفت ولایت توسط بیلو در مقاله "آریانای جعلی و افغانستان خیالی ... " مورد بحث قرار گرفته و رد گردیده است {70}.

سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج - انگلیسی: 1323 ق / 1905 م {71}

ص 409: خراسان در زبان قدیم فارسی بمعنی خاورزمین است. این اسم در اوایل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه های هند واقع بودند اطلاق می گردید و باین ترتیب تمام بلاد ماورالنهر را در شمال خاوری باسننای سیستان و قهستان شامل میگردد. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند جبال هندوکش بود ولی بعدها این حدود هم دقیقتر و کوچکتر گردید تا آنجا که میتوان گفت خراسان که یکی از ایالات ایران در قرون وسطی بود از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آنطرف را شامل نمیشد...

ایالت خراسان در دوره اعراب یعنی در قرون وسطی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم میگردد و هر ربعی بنام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمان های مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند و عبارت بودند از نیشابور و مرو و هرات و بلخ خوانده میشد. پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو

و بلخ بود ولی بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروائی خود را بناحیه باختربرده نیشابور را که شهر مهمی در غربی ترین قسمت‌های چهار گانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.

تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان - عربی: 1332 ق / 1914 م {72}

ص 47 (ج 2): در زمان مامون به 20 اقلیم (استان) شرقی و هفت اقلیم غربی تقسیم میشده: هفت اقلیم یا مملکت و استان غربی: دیار عرب (عربستان) جزایر و نواحی خلیج فارس، دیار مغرب (ممالک شمالی افریقا)، مصر، شام، جزایر مدیترانه و سواحل آن جزیره. بیست اقلیم شرقی: عراق، خوزستان (اهواز)، فارس، کرمان، مکران، و بلاد جبل (عراق عجم)، دیلم (گیلان)، طبرستان (مازندران)، جرجان (گرگان)، قومس (سمنان و دامغان)، طوران سند، آذربایجان، بلاد آران (قسمتی از قفقاز)، خراسان، سیستان، ماورالنهر (آنطرف جیحون)، خوارزم.

ص 58: خراسان بزرگترین و حاصل خیز ترین اقلیم های (استانها) مشرق میباشد، از شمال شرقی بماورالنهر، از جنوب شرقی بسند و سیستان، از شمال بخوارزم و بلاد غز (ترکستان)، از جنوب بکویر خراسان و فارس و از مغرب بقومس محدود میباشد. خراسان بچند شهرستان تقسیم میشود که مهمترین آن نیشاپور، مرو، هرات، بلخ، کوهستان، طوس، نسا، ابیورد، سرخس، اسفراین، بوشنگ، بادغیس، گنج رستاق، مرو رود، گوزگان، طخارستان، زم و آمل است. حاکم نشین آن نیشاپور بزرگترین شهر خراسان است و آنرا ابرشهر هم مینامند.

جغرافیای افغانستان محمد حسین - فارسی: 1341 ق / 1923 م {73}

ص 4 - 6: آریانه - علاقه وسیعه بوده و پای تخت آنمقام هرات و کابل گاهی درین داخل و گاهی ازین علیحده میشد ... در سلطنت اسلامیة علاقه از کابل و قندهار و هرات تا طوس خراسان مشهور بود و حصه مشرقی روه ...

افغانستان محمد علی خان - فارسی: 1346 ق / 1927 م {74}

ص 57: ملک افغانستان به یونانیها معلوم بوده ولی اسم آن در آنوقت آریانا بود. و حصه شرقی مملکت عظیم ایران شمرده می شد.

جغرافیای تاریخی ایران بارتولد - روسی: 1348 ق؟ / 1929 م {75}

ص 1 - 7: ایران از لحاظ مفهوم جغرافیائی نه منطبق با سرزمینی است که ایرانیان مثل یک واحد نژادی سکونت داشتند و نه با خطه که نفوذ تمدن ایران بسط داشته و

نه با صفحه‌ای که زبان فارسی یعنی زبان ادبی ایران رواج یافته بود ... کلمه "ایران" و "توران" در علم جغرافیا بکلی یک معنی دیگری پیدا کرده است. مراد از ایران فلاتی بوده که عبارت از حوضه داخلی و سرحد آن در شمال حوضه بحر خزر و ارال و در جنوب و غرب و شرق حوضه اقیانوس هند بین دجله و هند بوده است و مقصود از "توران" حوضه دریای ارال ... بالاخره وسیعتر از اینها سرزمینی بوده که زبان ادبی عمده ایران که بزبان "فارسی جدید" موسوم و در دوره اسلام تشکیل شده انتشار یافته بود در صفحات و ولایاتی که از حدود ایران (ازلحاظ زبان) بس دور افتاده بود بفارسی نگارش میکردند یعنی از اسلامبول گرفته ... تا کلکته و بلاد ترکستان چین نگارش فارسی رواج داشت.

نتیجه گیری

قبل از نتیجه گیری باید دونکته را خاطر نشان کرد: اول - ذکر موقعیت ها، محدوده ها و فواصل در منابع کهن تاریخی از یکطرف بعلت نبودن مرزهای مشخص و از طرف دیگر بعلت نبودن وسایل (اندازه گیری و جهت یابی)، نمیتوانست از دقت امروزی برخوردار باشد. دوم - مفهوم و محدوده مناطق کهن جغرافیائی (مانند کابل، زابل، بلخ و غیره) با مفهوم و محدوده امروزی آنها تفاوت زیاد دارد.

آنچه در اینجا از منابع پس از اسلام رونویس و تقدیم علاقمندان و پژوهشگران گردیده دربرگیرنده معلومات زیادی است (مانند اسمای شهرهای کهن، محدوده آنها، زبان پارسی و غیره). اما به ارتباط موضوع مورد بحث و باوربه آنچه در این منابع آمده، باوجود تفاوت‌های کم و بیش میتوان به نتیجه گیریهای عمومی زیر رسید:

ایران

پیش از روزگار فریدون، صحبت از شاهان "جهان" است. برای بار اول، فریدون، جهان را بین سه پسر خود تقسیم میکند: پاره شرقی (یا ترکستان و چین) را به تور میدهد (که بنام توران مسمی میشود)، پاره غربی (یا روم و مصر) را به سلم میدهد و پاره میانگین یا وسط جهان (عراق، خراسان و هندوستان) را به ایرج میدهد (که بنام ایران) یاد میگردد (نقشه 1 دیده شود):

به سه بخش کرد آفریدون جهان	نهفته چو بیرون کشید از نهان
سیم دشت گردان و ایران زمین	یکی روم و خاور دگر ترک و چین
همه روم و خاور مراو را سزید	نخستین به سلم اندرون بنگرید
ورا کرد سالار ترکان و چین	دگرتور را داد توران زمین
مراو را پدر شاه ایران گزید	از ایشان چو نوبت به ایرج رسید

این ایران مرزهای دقیقی ندارد. اما اکثریت شهرهای ایران متذکره در شهنامه فردوسی (مانند فاریاب، بلخ، اندراب، پنجهپیر، بامیان، گوزگانان، بدخشان، کابل، قندهار و...) در افغانستان کنونی قرار دارند. بعدها با هجوم تورانیان، رود آمو قسماً بحیث مرز ایران و توران شناخته میشود. در هر صورت، افغانستان امروزی قلب ایران اسطوره و بلخ پایتخت آن بوده است!

اردشیر بابکان "ایران" را به چهار استان تقسیم میکند که هر یک توسط یک سپهبد یا سپاهسالار اداره میشود: 1. استان مشرق یا سپهبد خراسان، 2. استان عراق یا سپهبد مغرب، 3. استان شمال (قهستان) یا سپهبد آذربایجان و 4. استان جنوب (کرمان و فارس) یا سپهبد نیمروز (نقشه 1 دیده شود):

جهانی ازو مانده اندر شگفت	چو نوشین روان این سخن برگرفت
سخنهای گیتی سراسر براند	شهنشاه دانندگان را بخواند
وزو نامزد کرد آباد شهر	جهان را ببخشید بر چار بهر
دل نامداران بدو شاد کرد	نخستین خراسان ازو یاد کرد
نهاد بزرگان و جای مهان	دگر بهره زان بدقم و اصفهان
که بخشش نهادند آزادگان	وزین بهره بود آذربادگان
بپیمود بینادل و بوم گیل	وز ارمینیه تا در اردبیل
ز خاور ورا بود تا باختر	سیوم پارس و اهواز و مرز خزر
چنین پادشاهی و آباد بوم	چهارم عراق آمد و بوم روم



نقشه 1. محدوده تخمینی ایران و تقسیم آن به چهار استان خراسان (مشرق)، آذربایجان (شمال)، نیمروز (جنوب) و عراق (مغرب) از زمان اردشیر بابک

باساس مجمل التواریخ و جامع التواریخ همدانی: تا زمان فریدون زمین ایران را هنیره میگفتند، در زمان فریدون ایران خوانده شده و در زمان اردشیر بابک زمین پارسیان گفته میشود و حد آن بین جیحون، آذربایجان، فرات، خلیج پارس، مکران، کابل و طخارستان میباشد. از قول بیرونی (درمعجم البلدان) ایرانشهر شامل کشور های عراق، فارس، کوهستان و خراسان میباشد. حافظ ابرو در زبده التواریخ نیز ایرانشهر را مابین آب آمویه و آب فرات میداند. قزوینی در نزهت القلوب ایران را شامل 20 باب میخواند که دربرگیرنده عراقین، آذربایجان، گرجستان، کردستان، خوزستان، فارس، کرمان، مکران، قهستان، نیمروز و خراسان میباشد. یا بعبارة دیگر شرق آن سند و کابل و صغانیان ماورالنهر و خوارزم، غرب آن ولایات روم و نیکسار و سیس شام (دشت قیچاق)، جنوب آن بیابان نجد، دریای فارس و هند میباشد. شیروانی حد ایران را در بستان السیاحه چنین میگوید: در شرق به توران و کابلستان، در جنوب به دریای عمان، در غرب به ملک عرب و شام و روم و در شمال به جبال البرز و بحر خزر محدود بوده و دارای 22 ولایت است.

باین ترتیب ارزیابی کرونولوژیکی منابع پیش از اسلام و پس از آن نشان میدهد: واژه زیبای "ایران" (با سابقه تاریخی حدود 1800 ساله) از واژه های "اریا"ی ریگویدای هند (با سابقه تاریخی حدود 3500 ساله)، "اییریا"ی اویستای ایران شرقی (یا افغانستان کنونی) (با سابقه تاریخی حدود 3000 ساله)، "ارییا"ی کتیبه های ایران غربی (یا ایران کنونی) (با سابقه تاریخی حدود 2500 ساله) و "اریانا"ی یونان (با سابقه تاریخی حدود 2300 ساله) مشتق شده، مفهوم زبانی-فرهنگی داشته و از سده سوم میلادی بدینسو نام قلمروی وسیعی از آسیای میانه تا شرق میانه بوده است! این قلمرو با هجوم عربها از غرب، ترکها از شرق، استعمار سیاه انگلیس از جنوب و استعمار سرخ روس از شمال توتله و پارچه گردیده، ولی از سال 1935 م بدینسو در محدوده کوچک ایران کنونی زنده مانده است!

فارس

این بلخی در فارسنامه میگوید: در روزگار ملوک فارس که پارس دارالملک ایشان بود، از حد جیحون تا آب فرات را بلاد فرس میگفتند. پس از ظهور اسلام و تسخیر پارس آنرا از مضافات عراق گرداندند. حافظ ابرو نیز در جغرافیای خود میگوید که در روزگار پیش از اسلام، از جیحون تا فرات را بلاد فارس میگفتند.

خراسان

اردشیر بابکان، خراسان را نیز چهار بخش میکند و هریک را مرزبانی میگرداند:
 1. مروشاهجان، 2. بلخ و تخارستان، 3. هرات و پوشنگ و بادغیس و سجستان و

4. ماورالنهر. بلخ و وسط خراسان پنداشته میشود که تا فرغانه، خوارزم، ری {تهران}، کرمان، سیستان، کندهار، ملتان، کابل و کشمیر 30 منزل فاصله دارد (نقشه 2 دیده شود).

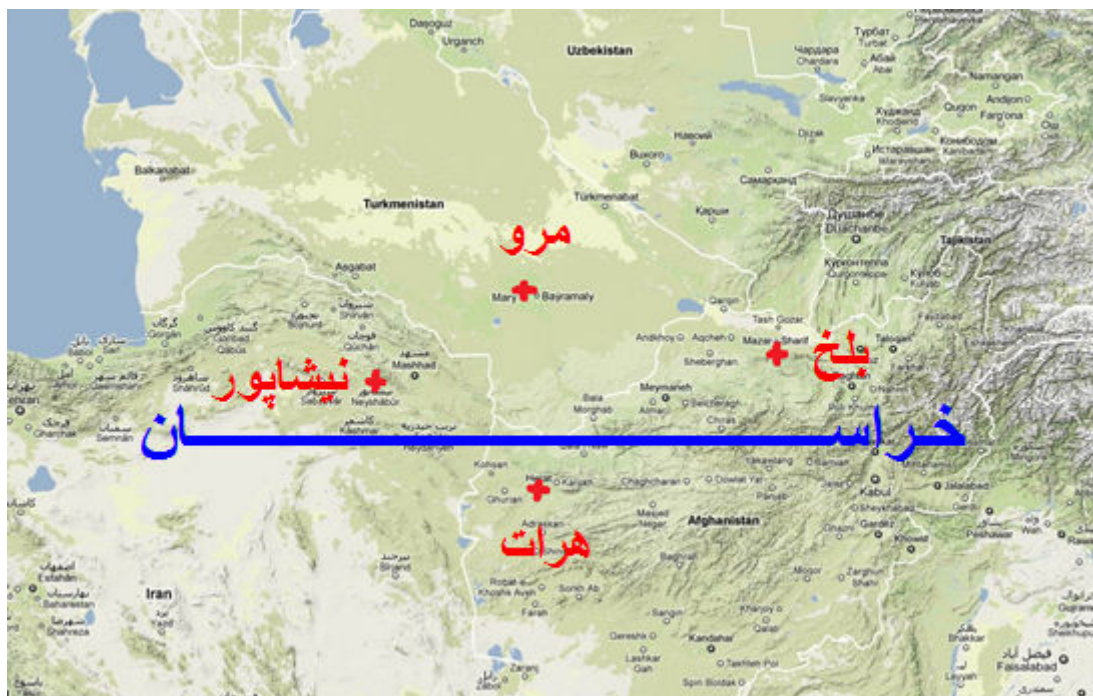


نقشه 2. قلمرو خراسان (با چهار مرزبان بلخ و تخارستان، هرات و سجستان، ماورالنهر و مرو شاهجان) از زمان اردشیر بابک تا قرن چهارم هجری قمری

طوری که دیده میشود خراسان در تمام آثار عربی (مانند ابن خردادبه، بلاذری، ابن فقیه، طبری و مسعودی) تا نیمه قرن چهارم هجری قمری با محدوده فوق الذکر شناخته شده است. اما از حوالی نیمه سده چهارم هجری قمری ببعد یکتعداد علمای اسلامی (مانند اصطخری، ابن حوقل و مقدسی) در مورد تقسیم دایره اسلام، هفت اقلیم و محدوده خراسان تجدید نظر نموده؛ عموماً ماورالنهر و بعضاً سگستان را شامل خراسان ندانسته و خراسان را بصورت عام بنام چهار شهر عمده آن یعنی بلخ، مرو، هرات و نیشابور معرفی میکنند (نقشه 3 دیده شود) که بازتاب آنرا میتوان در اولین یا کهن ترین جغرافیای زبان پارسی "حدود العالم" (وسایر منابع پس از آن) مشاهده کرد: شرق آن هند، غرب آن گرگان و بیابان، شمال آن جیحون و ترکستان و جنوب آن بیابان سند و کرمان گفته میشود. خراسان در جغرافیای حافظ ابرو مملکتی است که حد شرقی آن منبع آمویه و جبال بدخشان و کابل، حد غربی آن بیابان خوارزم تا قومس و ری {تهران}، شمال آن جیحون و جنوب آن سند، کابل و غزنین و سجستان و بیابان بین کرمان و فارس میباشد.

دی نیلوفر به بلخ در آب گریخت
فردا به هری باد سمن خواهد بیخت

در مرو پریر لاله آتش انگیخت
امروز گل از خاک نیشاپور دمید



نقشه 3. قلمرو خراسان (با چهار شهر مشهور بلخ، هرات، مرو و نیشاپور) پس از نیمه قرن چهارم هجری قمری

محدوده جنوبی خراسان در منابع سده نهم و سیهتم بیشتر پیدا میکند: طور مثال الفنستون در گزارش سلطنت کابل، مناطق سیوستان (در پاکستان کنونی) را داخل خراسان میداند. شیروانی حدود خراسان را چنین شرح میدهد: شرق آن زابل و توران، غرب آن عراق و طبرستان، جنوب آن کرمان، قاین و سیستان و شمال آن خوارزم و جرجان بوده و چهار بلوک آن طخارستان، مرو شاهجان، نشابور و هرات میباشد. به قول بُرنِس، شکارپور و دیره غازی خان (در پاکستان کنونی) بحیث "دروازه های خراسان" شناخته میشوند. راورتی هم در یادداشت های خود میگوید که افغانها منطقه قسمت غربی سلسله کوههای مهتر سلیمان را همیشه بنام خراسان یاد کرده اند.

باین ترتیب بررسی کرونولوژیکی منابع پیش از اسلام و پس از آن نشان میدهد: گلاوژه زیبای "خراسان" که به معنی سرزمین آفتاب و دارای سابقه تاریخی حدود 1600 سال است، حدود 500 سال (از سده پنجم تا دهم میلادی) با چهار استان مهم و حدود 1000 سال (از سده دهم تا نهم میلادی) با چهار شهر مشهور، نام افتخار آفرینی برای عموم مردم، دانشمندان، امیران و سلاطین این سرزمینها (صرفنظر

از وابستگی قومی آنها) بوده است. در سده نهم مرزهای جنوب آن وسیعتر شده و به سیوستان، شکارپور و دیره غازی خان در کنار رود سند میرسد. چنانکه در هندوستان به هر غیر هندوستانی، خراسانی گفته میشود! اما سوگمندان در سده بیستم با ظهور دولتهای قومی "اوغان" ستان توسط انگلیسها و "ترکمن" ستان، "ازبک" ستان، "تاجک" ستان، "قرغز" ستان و "قزاق" ستان توسط روسها، نام تاریخی خراسان از بین رفته و حالا فقط در نام یک استان کوچک در شمالشرق کشور ایران کنونی زنده مانده است.

با در نظر داشت تمام منابع و مقایسه نام های تاریخی ایران و خراسان، میتوان باین نتیجه گیری نیز رسید: همانطور که ایرانیان در دوره پیش از اسلام صاحب شکوه و جلال، بنیان گذار تخت و تاج و پرچمدار علم، فرهنگ و تمدن در "جهان" بوده اند، در دوره پس از اسلام، این افتخارات بر تارک نگین خراسانیان در "شرق" میدرخشد! شاید به همین علت باشد که خوشحال بابا هم چنین ناله و افغان میکند:

{2}:

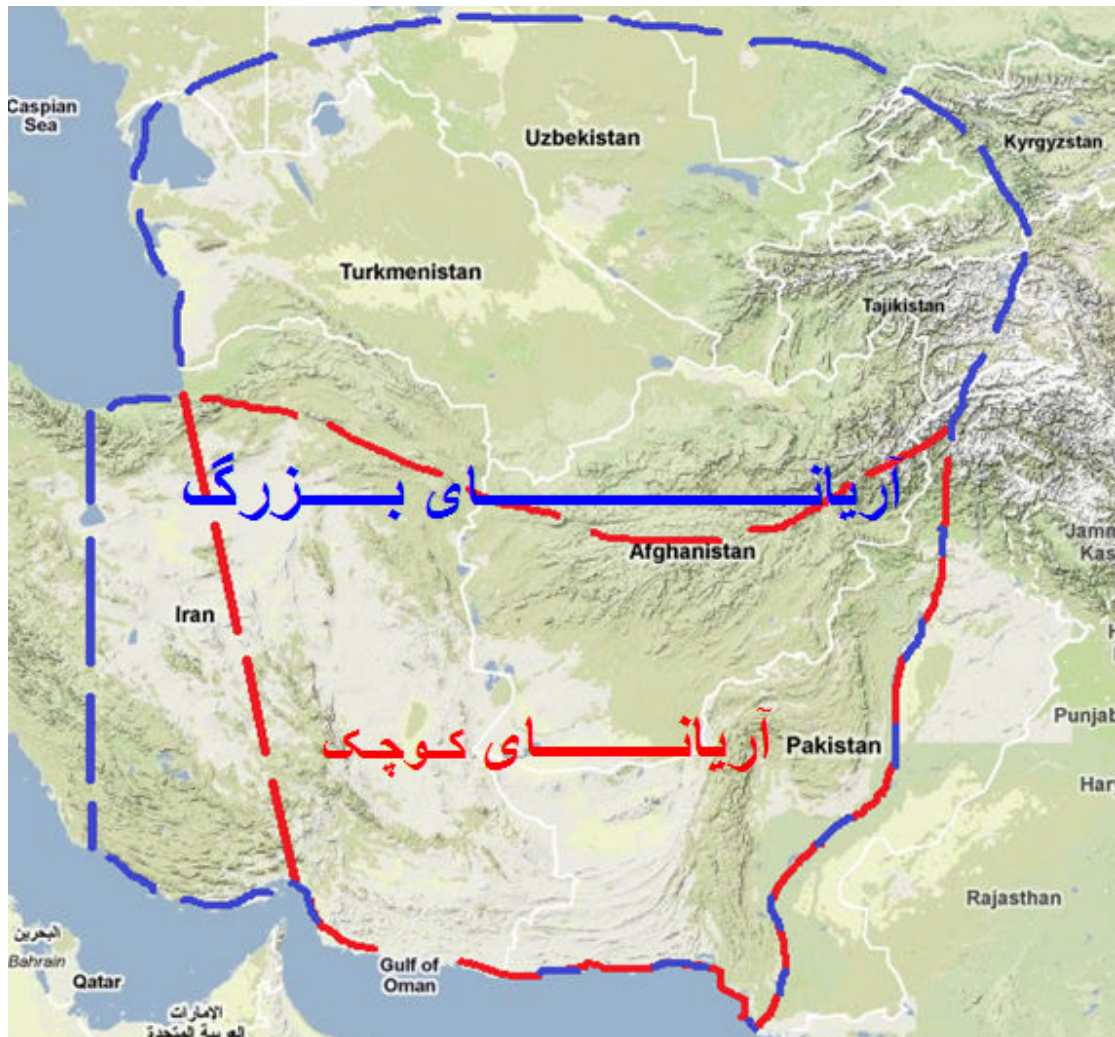
درست جهان په ناپوهانو سره دک دی ولی زیات په کشی وگوری افغان دی
هوشیاران یگان یگان په هر مکان شته چه کثرت ئی دی په ملک د خراسان دی

آریانا

واژه اریانا بار اول در سال 1841 م توسط ویلسن از منابع یونانی به منابع انگلیسی راه پیدا میکند: مرز شرقی اندوس و مرز جنوبی بحر هند، از دهانه اندوس تا خلیج پارس میباشد. در مورد مرز غربی دو نظر وجود دارد: در مورد اولی، یک خط فرضی از دروازه کسپین تا کرمانیا و در مورد دوم یک خط جدا کننده پارتینی از مادها و کرمانیا از پاریتاکینی {اصفهان} و پارس که دربرگیرنده تمام یزد و کرمان بااستثنای پارس میشود. در باره مرزهای شمالی نیز دو نظر دارد: در مورد اول کوه های پاروپامیزان {هندوکش}، مرزهای شمالی اریانا است ولی در مورد دوم اریانا را نه تنها شامل بعضی حصص فارس و ماد بلکه شامل بکتریانا و سغدیان در شمال نیز میدانند (بنا به وحدت زبانی مردمان باشند این سرزمین ها) (نقشه 4 دیده شود).

فرهنگ جغرافیای یونانیها و رومیها نیز این موضوع را تصدیق نموده و تاکید میکند که محدوده اریانا فقط توسط سترابو (از قول ایراتوستینیز) توضیح گردیده است. اما بیلوی در سال 1891 م نقل قول نادرستی از زبان پتولیمی در مورد اریانا مینماید که در مقاله "آریانای جعلی و افغانستان خیالی..." {70} مفصلا وضاحت داده شده است.

واژه اریانه بار اول در سال 1923 م توسط محمد حسین در "جغرافیای افغانستان" و بعداً در سال 1927 م توسط محمدعلی خان در "افغانستان" وارد مطبوعات کشور میشود. اما پس‌انها (1942 م) توسط تاریخ‌سازان سرکاری و درباری (مانند کهزاد، حبیبی و غیره) بشکل نادرستی مورد تجارت سیاسی و قومی قرار گرفته، بحیث قدیم‌ترین نام کشور افغانستان قلمداد میشود {70}.



نقشه 4. محدوده تخمینی آریانیان بزرگ (آبی) و آریانیان کوچک (سرخ)

نوت

در این پژوهش، دو اثر مهم عربی بنام های تاریخ کامل ابن اثیر که پس از سالهای 600 ق تالیف شده و تاریخ ابن خلدون که در حوالی 800 ق تالیف شده و مطالب آنها تا اندازه زیادی تکرار منابع قبلی بودند، حذف گردیدند. اگر دوستان، منابع معتبر دیگری را سراغ داشته باشند که در این پژوهش ذکر نشده و یا مطالب مهمی

از این منابع بازمانده و رونویس نگردیده باشد، لطف فرموده، بنده را در جریان بگذارند؛ کمال امتنان خواهد بود.

منابع

1. پروفیسور لعل زاد. به ادامه بحثی پیرامون نامهای تاریخی و جغرافیای قدیمی سرزمینهای اریائیها، پارس، اریانا، ایران و خراسان (در منابع قبل از اسلام). لندن. فروری 2010.

<http://www.khoranzameen.net/history/alalzar06.pdf>

http://koofi.net/fileadmin/PDF_Files/Abdul_Lal_Aryana.pdf

2. پروفیسور لعل زاد. پاسخ به مقاله محترم حفیظ الله خالت تحت عنوان "دشنام نامه علیه افغان و افغانستان". لندن. سپتمبر 2008.

<http://www.khoranzameen.net/politics/alalzar03.html>

<http://lalzarabdul.blogfa.com/post-17.aspx>

3. میر غلام محمد غبار. خراسان. دلو 1323 خورشیدی.

<http://www.khoranzameen.net/php/read.php?id=118>

4. احمد علی کهزاد. خراسان از نظر معنی لغوی، جغرافیائی و تاریخی. سنبله 1337.

http://mehdizadeh-kabuly.blogspot.com/2007/12/blog-post_9268.html

5. پوهاند عبدالحی حبیبی. پنجاه مقاله درباره جغرافیای تاریخی افغانستان. کابل. 1362.

6. علی بن حامد کوفی. فتحنامه سند معروف به چچ نامه. تهران. 1384.

7. ابن خردادبه. مسالک و ممالک. ترجمه سعید خاکرند. تهران. 1371.

8. احمد بن یحیی البلاذری. فتوح البلدان. ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران. 1346.

9. احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی). تاریخ یعقوبی. جلد اول. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران. 1382.

10. احمد بن ابى يعقوب (ابن واضح يعقوبى). البلدان. ترجمه محمد ابراهيم آيتى. تهران. 1387.
11. ابن فقيه. ترجمه مختصر البلدان. ترجمه ح – مسعود. تهران. 1349.
12. محمد بن جرير طبرى. تاريخ طبرى يا تاريخ الرسل والملوك. ترجمه ابوالقاسم پاينده. چاپ پنجم. تهران. 1375.
13. ابو على محمد بن محمد بن بلعمى. تاريخ بلعمى. تكملة و ترجمه تاريخ طبرى. چاپ سوم. تهران. 1385.
14. ابوبكر نرشخى. تاريخ بخارا (322 ش). ترجمه ابونصر قباوى (507 ش) و تلخيص محمد ابن زفر ابن عمر (557 ش).
15. على بن حسين مسعودى. مروج الذهب و معادن الجواهر. جلد اول. ترجمه ابوالقاسم پاينده. تهران. 1382.
16. ابواسحاق ابراهيم اصطخرى. مسالك و ممالك. بكوشش ايرج افشار. تهران. 1340.
17. ابوالحسن على بن حسين مسعودى. التنبيه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاينده. تهران. 1381.
18. رضا زاده ملك زاده، رحيم، ديباچه شهنامه منصورى، در: نامه انجمن آثار ملي، بهار 1383.
- <http://www.aariaboom.com/content/view/1517/371/>
19. ابن حوقل. صورت الارض. ترجمه دكتر جعفر شعار. تهران. 1345.
20. حدود العالم (تعليقات بر حدود العالم من المشرق الى المغرب). از مولف ناشناخته. چاپ دوم. تهران. 1372.
21. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسى. احسن التقاسيم فى معرفت الاقاليم. ترجمه دكتر علينقى منزوى. چاپ دوم. تهران. 1385.
22. حكيم ابوالقاسم فردوسى. شهنامه (بر اساس نسخه مسكوه و مقابله با نسخه ژول مول). چاپ پنجم. تهران. 1386.

23. ابوریحان بیرونی. التفهیم. چاپ پنجم. تهران. 1386.
24. ابوریحان بیرونی. آثار الباقیه. ترجمه اکبردانا سرشت. چاپ پنجم. تهران. 1386.
25. محمد بن عبدالجبار عتبی. ترجمه تاریخ یمینی. ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی. تهران. چاپ چهارم. تهران. 1382.
26. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی. زین الاخبار. تهران. 1384.
27. تاریخ سیستان از مولف ناشناخته. چاپ دوم. تهران. 1387.
28. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر. تاریخ بیهقی (در سه جلد). چاپ یازدهم. تهران. 1386.
29. ابن بلخی. فارسنامه. تهران. 1385.
30. مجمل التواریخ و القصص از مولف ناشناخته. تهران. 1383.
31. شیخ عبدالرحمن فامی هروی. تاریخ هرات (دستنوشتی نو یافته). تهران. 1387.
32. واعظ بلخی. فضایل بلخ. ترجمه حسینی بلخی. تهران. 1350.
33. یاقوت حموی بغدادی. معجم البلدان. ترجمه دکتر علینقی میزوی. تهران. 1380.
34. منهاج سراج. طبقات ناصری (تاریخ کامل ایران و اسلام). تهران. 1363.
35. عطاملک جوینی. تاریخ جهانگشای جوینی. چاپ دوم. تهران. 1386.
36. زکریا بن محمد بن محمود القزوینی. آثار البلاد و اخبار العباد. ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هزار). تهران. 1366.
37. رشیدالدین فضل الله همدانی. جامع التواریخ (تاریخ هندوسندوکشمیر). تهران. 1384.

38. سيف بن محمد بن يعقوب الهروي. تاريخنامه هرات. چاپ دوم. تهران. 1385.
39. ابوالفدا. تقويم البلدان. ترجمه عبدالمحمد آيتي. تهران. 1349.
40. حمدالله مستوفي قزويني. نزهت القلوب. تهران. 1381.
41. ابن بطوطه. سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه دكتور محمد علي موحد. تهران. 1348.
42. شمس سراج عفيف. تاريخ فيروزشاهي. تهران. 1385.
43. حافظ ابرو. زبدت التواريخ. تهران. 1380.
44. شهاب الدين عبدالله خوافي مشهور به حافظ ابرو. جغرافياي حافظ ابرو.
45. يحيى بن احمد بن عبدالله السيهري. تاريخ مبارك شاهي. تهران. 1382.
46. كمال الدين عبدالرزاق سمرقندي. مطلع سعدين و مجمع بحرين. تهران. 1383.
47. معين الدين محمد زمچي اسفزاری. روضات الجناب في اوصاف مدينه هرات. تهران. 1338.
48. محمد بن خاوند شاه بن محمود "ميرخواند". تاريخ روضت الصفا في سيرت الانبيا و الملوك و الخلفا. تهران. 1380.
49. خوندامير. تاريخ حبيب السير. چاپ چهارم. تهران. 1380.
50. بابرنامه موسوم به توزك بابري.

The Baburnama, Memoirs of Babur, Prince and Emperor. Translated by Wheeler M. Thackston. New York, 2002.

51. بايزيد بيات. تذكرة همايون و اكبر. تهران. 1382.
52. سيد محمد معصوم بكري. تاريخ سند معروف به تاريخ معصومي. تهران. 1382.

53. محمد قاسم هندوشاه استرآبادی. تاریخ فرشته. تهران. 1387.
54. محمد یوسف منشی. تذکره مقیم خانی (سیرتاریخی، فرهنگی و اجتماعی ماورالنهر در عهد شیبانیان و اشترخانان). تهران. 1380.
55. میرزا مهدی خان استرآبادی. جهانگشای نادری. تهران. 1377.
56. محمود حسینی جامی. تاریخ احمد شاهی. تهران. 1384.
57. مونت استوارت الفنستون. افغانان (گزارش سلطنت کابل). ترجمه آصف فکرت. مشهد. 1376.
58. سرجان ملکم. تاریخ ایران (1829). ترجمه حیرت. تهران. 1383.
- Sir John Malcom. The History of Persia, from the most early period to the present time. London. 1952.
59. حاج زین العابدین شیروانی. بستان السیاحه یا سیاحت نامه. دستنویس. از انتشارات کتابخانه سنائی.
60. Godfrey T. Vigne. A Personal Narrative of a Visit to Ghazni, Kabul and Afghanistan. London. 2005.
61. Wilson, H. H., Ariana Antiqua. A Descriptive Account of the Antiquities and Coins of Afghanistan. London. 1841.
62. Alexander Burnes. Cabool: a personal narrative of a journey to and residence in that city, in the years 1836 – 38. London. 1842.
63. عبدالکریم. تاریخ احمد. 1266 ق.
64. Smith, W., Dictionary of Greek and Roman Geography in Two Volumes. Boston, 1854.
65. ظفرنامه خسروی از مولفی ناشناخته (شرح حکمروائی سید امیر نصرالله بهادر سلطان بن حیدر 1277 – 1242 ق در بخارا و سمرقند). تهران. 1377.

66. سلطان محمد خان ابن موسی خان درانی. کتاب مسمی بتاریخ سلطانی. بمبی. 1298 ق.

67. Mohamad Hayat Khan. Afghanistan and its Inhabitants (Hayat-I-Afghan, 1865). Translated by Henry Priestley (1874). Lahore. 1981.

68. Henry George Raverty. Notes on Afghanistan and Baluchistan. Lahore. 2001.

69. هنری والتر بیلویو. پژوهشی درباره اتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان (1891 م). ترجمه سهیل سبزواری. 2009.

<http://www.khorasanzameen.net/history/ssabzwari03.pdf>

70. پروفیسور لعل زاد. آریانای جعلی و افغانستان خیالی. لندن. جنوری 2010.

<http://www.khorasanzameen.net/history/alalzarad05.pdf>

http://www.khawaran.com/images/pdf/lalzarad_arianai_jali.pdf

71. گای لسترنج. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی (1905 م). ترجمه محمود عرفان. چاپ ششم. تهران. 1383.

72. جرجی زیدان. تاریخ تمدن اسلامی. ترجمه علی جواهرکلام. تهران. 1336.

73. محمد حسین. جغرافیای افغانستان. 1301.

74. محمد علی خان. افغانستان. لاهور. 1306.

75. بارتولد. جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه حمزه سردادور (طالب زاده). تهران. 1308.